هو

حضرت مستطاب اجل اکرم افخم اعظم آقای امین السلطان دام شوکته

که چندی در شهر مقدس قم مقیم بودند برحسب دعای عموم مردم

روز ۳ شنبه ۲۲ صفر المظفر ۱۳۱۶ بعد از ملالت وارد

طهران شدند عموم مردم از قدوم مبارک خوشحال و خرم

شدند که هر مرتبه که بزیارت خدمت رسیدم از کتاب سیاحت نامه ابراهیم

که سابقاً تقدیم حضور مبارک کرده بودم طوری تحسین و

تشویق فرمودند که اگر هر آینه سابقاً از جهت تألیف

و چاپ این کتاب بواسطه تشویق سایرین رنجیده

و خود را ملامت میکردم پس از این کلمات بزرگانه

متشکر شدم چون فرمودند اگر ترجمه و کتاب دیگر

تازه نوشته باشم بحضور ایشان تقدیم کنم این یک

جلد ترجمه کاغذجات ارل اف جسترفیلد را

نویس کرده و حاضر به تقدیم داشتم امیدوارم

اگر اندکی توجه بفرمایند سوای الحجه سابق

در این دیباچه نوشته ام حالا میل و رغبت بنویسم
چنین لازم بود که مختصری از احوال مصنف کتاب در اول
ترجمه بنویسم لهذا مختصری از احوالات مصنف را
ذکر کردیم والله

مختصر احوالات مصنف کتاب

چسترفیلد فیلیپ دورمر استنهوپ) تولدش
در لندن سال ۱۶۹۴ مسیحی در سن هجده سالگی
داخل مدرسه علمیه کیمبریج شد و بمقام عالی رسید
و در سال ۱۷۱۴ سیاحت بزرگی تمام فرنگستان
کرد پس از مراجعت به تربیت و کفالت پدرش و بعد
انگلیس ... مأمور شد در سال ۱۷۲۶ پس از
فوت پدرش خود مجلس لردها برقرار شد

و یکی از فصحای بزرگ در نطق گفتاری آمد
در سال ۱۷۲۸ سفارت مأمور هلاند و پس از
از عهده خدمات مرجوعه برآمده و امتیازات
زانو بند مفتخر گردید و پس از خدمات بزرگ
حاکم ایرلند شد با اغلب رجال معتبر آن عهد
انگلیس و فرانسه مربوط و متفق بود بخصوص
ولتر و منتسکیو و یکی از دانشمندان محسوب
در ادبیات کامل چیزی که فقط از او باقی مانده
نطقها و کاغذهای است که به پسرش نوشته
اسم پسرش فیلیپ و از یک زن فرانسوی لهذا
بعد که زن گرفت اجاق چسترفیلد با پسرش منقرض شد
پسرش ... مرجع ... فوت شد
در سال ۱۷۶۸ در سن سی و شش سالگی واقع
که پنج سال پیش از پدر رحلت کرده

در این کتابچه جات جمع نفایع سودمند برای زندگانی در
و تحصیل پیرستی نوشته فرنسی میلادی ۱۷۷۳

۶۴ فرسنگ از پاریس

قصبه چسترفیلد در ولایت دربی و میل
در شمال شهر بزرگ دربی واقع است کلیسا
و مکاتب و مدارس عالی دارد کارخانه جات
نسج و ابریشم و چینی سازی بسیار دارد جمعیتش
بعضی تا ده هزار نفر والله عالم بالحقیقه

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه نوشتجات اِرل اُف چسترفیلد
که یکی از بزرگان انگلیس است و این مراسلات که
به پسرش نوشته کتابی مفید و از جمله کتب
ادبیه است اغلب کاغذهای او بزبان انگلیس است
ما آنچه را بزبان فرانسه نوشته و کم است ترجمه
می کنیم

شروع شد روز دهم رجب المرجب سنه ۱۳۱۵ هجری

چهاردهم درجه قوس

کاغذ اول

آقا بمن گفته اند که شما خیال سفر دارید و
به هلاند میخواهید بروید آرزوی من این است
که سفر خوشی کرده و انشاءالله مقضی المرام مراجعت
خواهید کرد و امیدوارم که در لاهه
بشما همراهی بکنم و در مراجعت آنچه بنظر شریف
از عجایب و چیزهای قابل ملاحظه که دیده اید
بمن بفرمائید
هلاند که میروید یکی از بهترین ممالک

متحدهٔ هفت کانه است و تمام اینها روی هم
جمهوری هستند مابقی از این قرارند
گلدر زلاند فریز
اوترك کرونینگ اووریسل
این هفت ایالت مرکبا همان است که مملکت
متحده می نامند ور وهم جمهوریی است معتبر
و با قدرت
جمهوری مقصود یک سلطنت آزادی است
که در آنجا پادشاه نباشد
لاهه که شما اول میروید یکی از دهات
قشنگ دنیا حساب میشود زیرا لاهه شهر نیست

امستردام شهر معتبر و پای تخت مملکت
متحده است چندین شهر معتبر بزرگ در هلاند است
مثل دوردرك هارلم
لید لفت روتردام
وغیره
در هلاند خیلی پاکیزه کی خواهید دید
کوچهای آنجا بقدری پاکیزه هستند که خانهای
ما آن طور تمیز نیست
هلاند تجارت زیادی میکند بخصوص با چین
و ژاپون همینطور هند مشرقی از آنجا ممکن است
خیلی تماشا و غنیمت اخذ کنی و اطلاعات حاصل

نمائی و در مراجعت بر تحصیل بیفزائی آنقدر وقتی که
صرف سفر کردی بگذاری تلف شود و بهتر از
پیش تحصیل نمائی خدا حافظ.

کاغذ دوم

اولاد عزیز من چون با وقت و موقع
احوال شعرای قدیم یونان و لاتن را خواهی [بفهمی]
خواند بهتر این است که اول بنیاد شعر را
و عمده تاریخی را بدانی که اغلب شعرا
بکنایه و گوشه اشعارشان بآن تواریخ اشاره [است]
شما سابقا تاریخی که مشهور بتاریخ شعری است

خوانده و امیدوارم که در خاطرتان باشد
در آنجا ارباب انواع را میگویند و آنها را
می‌شناسانند که اغلب شعرای قدیم از آنها
حرف میزنند حتی شعرای حالیه یعنی شعرا
هم این تواریخ قدیم را قبول کرده اند
مثلا یکی شاعر انگلیسی یا فرانسه در اول
کتابش اپولون را تمجید میطلبد و اورا
رب النوع شعر میداند و همینطور فرمودند [را]
پاری میطلبد که آنها رب النوع شعر هستند
از آنها مساعدت میجویند و استمداد
می طلبند برای آن است که من در آنجا

تاریخ اپلون و نه موز را برای تو
میگویم نه موز را اغلب نه خواهر هم میگویند
آپولون را هم بعضی اوقات خدای
پارناس میگویند زیرا پارناس کوهی است
که بالای او تصوّر میکردند آپلون اغلب
اوقات قرار دارد
شعر چون کفش هنر بزرگی است و امیدوارم
که تو بتوانی زیرا همانقدر که انسان خیالات
خودش را بنظم مشکل است اظهار نماید همانقدر
اگر بگوید بر نثر ترجیح دارد و اسباب
افتخار اوست   خدا حافظ

کاغذ سوّم

اپلون پسر ژوپیتر و لاتون بود
لاتون آپلون را بدنیا با دیان یکدفعه
آورد در جزیره دِلوس اپلونِ خدای
روز است و در آن موقع اغلب او را فوا-
-بوس میخوانند همچنین ربّ النوع شاعری
و موسیقی است چونکه او را همیشه با یک
سازی مثل هارپ که لیر میگفتند
ظاهر میساختند یک معبد معروفی در دِلف
داشت که از انجا جواب غیبی بمردم میداد

آن صدا را اوداکل میکشد یعنی از بعد
وغیب خبر میداد و حدس میزد شعرا علف
آتش اورا می طلبند تا آنکه بتوانند تمجید خدایان
ومردم را بخوبی از عهده برآیند

نه موز دخترهای ذوپیتر ورب
النوع مه نه موزیم بودند یعنی خدای
هوش و ذکاوت برای آنکه بفهمانند هوش
برای صنعت وعلم خیلی لازم است اسامی
آنها کلیو اوترپ پولی منی
تالی ملپومن ترپ سی کور
اورانی کالیوپ اراتو

این نه خواهر رب النوع شاعری تاریخ
موسیقی و تمام صنعت و هنر هستند شعرا
نه موز را خیلی خوشگل و جوان ظاهر
میساختند که بفرقشان دسته گلی هم
آویزان بوده

کوهائی که آنها منزل داشتند پارناس
هلیکون پند وغیره بوده
و چشمه معروف هم داشتند که آن دو
هی پوکرن و کاستالی
باشد شعرا چون آنها را میخواندند
از آنها خواهش میکنند که سخطه پارناس

وهپو کون را ترک نماید و بجنگ بپاید
الهام شعر بنماید
پگاز اسب شاعری است که شعرا غلب
ازاو روایت میکنند دو پر در پا دارد با یک لگد
او که بکوه هلی کون زده بود چشمهٔ هی
پوکون پیدا شده وقتی که شاعری مشغول
شعر گفتن است میگویند فلان سوار
اسب پگاز شده

کاغذ چهارم

۱۹ ژون ۱۹۳۸

تو بهترین پسرهای دنیا هستی ترجمهٔ آخر
شما بهتر از اولی بود صحیح همین است که روز
بروز تکمیل بشوی اگر همین طور مداومت
بکنی با وجود آنکه شما را خیلی دوست
دارم بیشتر دوست خواهم داشت اگر خوب
چیز بفهمی و عالم بشوی تو معشوق همهٔ دنیا
میشوی و همه کس در جستجوی شما خواهد بود
همان طور که جاهل را همه کس تحقیر میکند
و از جاهل اجتناب دارد برای آنکه من
هم بی علم نباشم خیلی چیز خوانده ام
و روز پیش هم تاریخ د بدون را خواندم

که امسال برای تو نقل خواهم کرد
دیدون دختر بلوس پادشاه
تیر بود و به سیشه عروسی کرد و
اورا خیلی دوست داشت ولی این
سیشه چون مکنت زیاد داشت پی-
-مالیون برادر دیدون اورا بقتل
آورد و مکنتش را غصب نمود دیدون
که می ترسید برادرش مبادا اورا هم
بقتل آورد فرار نمود وخودش را به افریقا
رساند شهر قشنگ کادتاژ را
بنا نمود پس در آن زمان همچو واقع شد

که اینه خودش را از شهر تروا خلاص کرد
زیرا که آن شهر را یونانیان گرفته و آتش
زده بودند چون اینه بطرف ایطالیا
شراع کشتی را کشید بواسطهٔ طوفان
بساحل افریقا رسید کنار شهر کادتاژ
پیاده شد دیدون ازاو پذیرائی
معقولانه نمود و باو اذن داد که آنجا بماند
تا موقعی که کشتیهایش را درست کند و
بدبختانه دیدون عاشق او شد اینه
هم بیرحم بود بقسمی که بمیان آنها مزاوجت
واقع شد وقتی که کشتیها حاضر شد اینه

خواست بایطالیا عازم شود که خداوند اورا
میفرستاد برای بنا کردن شهر رُم ولی دیدون
که میل نداشت ازاو جدا شود مذمت از
این نمک ناشناسی و کم حقوقیش میکردولی
هرطور بود انه خودش را خلاص کرد شب از
آنجا بیرون رفت داخل دریا شد دیدون
هیر از یاس و حرمان آنکه کسی را که آنقدر
دوست میداشت ترکش نموده آتش زیادی
روشن کرد و خودش را بآتش انداخت
و باین قسم فوت کرد وقتی که تو خیلی بزرگ
شدی تمام این تاریخ را بزبان لاتن

در ورژیل خواهی خواند که یک کتاب
خوب او موسوم به انه اید در همین
تاریخ است اگر شما میس پنکوتون را
برای میس ویلیام ترک بخشید گمان
میکنی که او هم همین کار را بکند
خدا حافظ عزیزمن

یک قطعه اشعار انگلیسی خوبی برای این مسئله
دیدون هست که من برای شما مینویسم
و بآسانی میتوانی حفظ کنی

دیدون همسر بکجا کشید بکار تو
از شوهر و بخت غمگین تو

یکی در مردن باعث فرار تو شد
فرار و یکی باعث مرگ تو

کاغذ پنجم

من شما گفتم که برای مشغولیات بعضی
تواریخ را برایت خواهم نوشت و فرستاد
حالا تاریخ محاصرهٔ تروا می نویسم که
در آن مسئلهٔ هومر یکی از شعرای
یونان بوده اشعار متین گفته
و مثنوی هومر در این تاریخ
مثل و مانند ندارد شعر مثنوی

یعنی اشعار طولانی زیادی که برای
یک واقعهٔ عمده یا برای تعریف یک نفر
شخص بزرگ شاعری بگوید
محاصرهٔ تروا بواسطهٔ آنکه ده سال
طول کشیده و بواسطهٔ پهلوانهای
رشید زیادی که در آن جنگ حضور
داشته خیلی معروف است وقتی که تو بزرگ شدی از
روی کتاب هومر خواهی خواند
خدا حافظ
تو یکی از بهترین پسرهای این دنیا
هستی من کاغذ شما را تصحیح کرده پس

فرستادم اگرچه غلط کمی داشت معهذا
صحیح آن بود که غلطها را بدانی

کاغذ ششم

سبب جنگ میان یونانیان و اهالی
تروا   محاصره و تسخیر تروا

صلح و امنیت در آسمان سلطنت میکرد
ارباب انواع کلاً را حتی در عیش و
لذت بودند چیزی که اسباب غصه

و غم رب النوع (دیسکورد)
(نزاع) میبود که این ربّ النّوع
چیزی دوست نداشت سوای اغتشاش
و نزاع و نفاق و جنگ و جدل بر خود
حتم کرد که این آرامی را بهم بزند برای
آنکه بمقصود نایل شود سیب طلائی میان
ربّ النوعها انداخت و روی آن سیب
این کلمات نقش بود (مال خوش
گل مزین) هر یک از رب النوعها خود را
خوشگلتر میدانستند و سیب را
میخواستند زیرا خوشگلی و وجاهت

میان ربّ النوعها محسوس تر والبته
دقیق تر هستند تا خانمهای دنیا مخصوصا
نزاع میان ژونن زن ژوپیتر
و ونوس رب النوع عشق و پالاّ
ربّ النوع صنعت و علم خیلی سخت
شد و بالاخره قرار شد بیک چوپانی پاریس
نام اظهار مطلب و نزاع را بنمایند و آن
چوپان گله اش را در بالای کوه ایدا
میچرانید ولی حقیقةً چوپان نبود پسر
پریام پادشاه تروا بود هر سه
برهنه بچشم پاریس ظاهر شدند

زیرا برای آنکه حکم بعدالت در مسئلهٔ
وجاهت بشود باید تمام بدن عریان باشد
تا همه جا را بدرستی به بیند
ژونن به پاریس بزرگی دنیا را عطا کرد اگر
اورا ترجیح دهد و برتر بداند پالاّ صنعت
و علم باو عطا نمود ولی ونوس که
به پاریس وعده کرد بهترین و خوشگلترین
زنهای دنیا را باو عطا کند قولش پذیرفته
آمد و پاریس اورا ترجیح داد و سیب
طلا را بدست خدای عشق داد.
شما میتوانید بتحقیق تصور کنید که چه قدر

ونوس راضی از پاریس واین حرکت
او شد وبعکس ژونن و پالاس تا چه
درجه کج خلق وغمزده شدند
ونوس برای آنکه بعهدش وفا کند
به پاریس گفت به یونان سفر کند
ونزد منلاس برود که زن منلاس
موسوم به هلن عاشق او خواهد شد
پاریس آنجا رفت و منلاس از او
پذیرائی صحیحی کرد ولی قدری بعد هلن
درمعیت پاریس از آنجا فرار کرد و
به تروا رفت منلاس از این حرکت

متغیر و درغضب شد وبه برادرش آگاممنون
پادشاه میسن شکایت نمود که بواسطه
او تمام یونان را متعهد نمود که تلافی
این بیحیائی وجسارت را بنمایند
سفرا به تروا فرستادند برای
آنکه درخواست کنند هلن را بشوهرش
رد نمایند پاریس از رد کردن هلن
مضایقه کرد و از اینجهة اعلان جنگ کرد
که ده سال طول کشید و من برای شما
حکایت خواهم کرد :

کاغذ هفتم

۳۰ ژون ۱۷۳۸

در این ساعت عزیز من تاریخ محاصره
ترووا را خیلی مختصر برای شما می نویسم
که خواهید دید اهالی ترووا بطور
عدالت از این حرکت و مضایقه و بی
عدالتی و همراهی با پادپس سیاست
و تنبیه شدند پس از این تاریخ بسیاری
از پادشاهان و شجاعانی که در قشون
یونان بودند و لایق آن هستند
که انسان آنها را بشناسد خواهم نو

من باید اوّل بتو بگویم که شهر ترووا در
آسیا و یونان یک مملکت از اروپاست
که الآن در تصرف عثمانی و یک قسمتی
از عثمانی اروپاست بقسمی که هرگاه
آنجا بروید شما با دقت و موقع عالم خواهید
شد و می ترسم که بزودی از من بیشتر
چیز بفهمی معهذا من ترا در این مسئله عفو نمیکنم
و خیلی هم متشکر و راضی میشوم که نسبت
بتو یک آدم جاهلی باشم خدا حافظ

تاریخ محاصره ترووا

اهالی تروا از دادن هلن مضایقه نمودند
یونانیان اعلان جنگ نمودند در
یونان عده کثیری پادشاه بود که همه
بالاتفاق قشون و استعداد همراه
کردند و همه شخصاً در این جنگ حاضر
شدند ولی چون می بایستی یکنفر فرمانده
کل باشد همه صحه گذاشتند که آگامم-
-نون پادشاه میسن برادر
منلاس شوهر هلن فرمانده
ورئیس باشد و برای رسیدن به تروا
تماماً بکشتی نشسته ولی چون باد مخالف

بود در اولیس لنگرانداخته شد و از آنجا
نمیتوانستند بیرون بروند از این رو
کشیش کالکاس اعلان کرد
که دیان ربّ النوّع باد مخالف
میفرستد و همینطور در فرستادن
باد مخالف مداومت خواهد کرد تا
ایفی ژنی دختر آگاممنون را
برای او قربانی بکنند آگاممنون
اطاعت کرد فرستاده دخترش را اید
کردند ولی در لحظه که میخواستند آن
دختر را قربانی کنند دیان

یک بز ماده بجای او گذاشت وای
فی ژنی را به قودس برد آنجا اورا
کشیش معبد خودش کرد پس از این عمل
باد مساعد شد و به تروا رسیدند
از کشتی خارج شده آن شهر را محاصره
نمودند ولی اهالی تروا آن قدر خوب
دفاع نمودند که محاصره ده سال طول
کشید چون یونانیان دیدند بقوت
نمیتوانند شهر را تسخیر نمایند به تزویر
وحیله وسیله جستند اسب چوبی
بزرگی ساختند و در جوف شکم عدد

کثیری از مردمان رزم آزموده
مسلح پنهان کردند و همچو وانمود
کردند که دست از محاصره کشیده و
با وطان خود خواهند رفت اهالی
تروا آن اسب را بداخل شهر بردند
چیزی که بآنها خیلی خسارت رساند
و گران تمام شد زیرا در وسط شب
آن مردمان مسلح از شکم اسب خارج
شده و آتش بشهر زدند دروازه ها را
باز کرده قشون یونان را داخل
نمودند که شهر را زیر و زبر کرده تمام

اهالی را از دم شمشیر گذرانیدند مگر معدودی
که فرار کردند که یکی از آنها اِنِه
بود و من سابقاً برای شما حکایت
کردم و اِنِه با پدرش اَنشیز
که بواسطهٔ پیری بروی دوش او را
گرفته بود با پسرش اَسکانین
که بواسطهٔ جوانی دست او را گرفته
بود فرار نمود

تاریخ آژاکس

آژاکس یکی از شجعان بزرگ یونانیان

در محاصرهٔ تروا بود پسر تلامون
شاهزاده سالامین پس از آنکه
آشیل کشته شد آژاکس مدعی
شد که اسلحهٔ آشیل متعلق باوست
زیرا قوم نزدیک اوست ولی اولیس
هم مدعی شد و نزاع درگرفت اولیس
تفوق پیدا کرد اسلحه را مالک شد
از این جهة آژاکس دیوانه شد
و هر چه گوسفند پیدا میکرد تصور
مینمود یونانیان هستند آنها را
بقتل می آورد تا بالاخره خودش را نیز

مقتول نمود

تاریخ نستور

نستور یکی از معمرترین و عاقلترین
مردمانی بود که در محاصره تروا حضور
داشت پیش از سیصد سال عمر داشت
بقسمی که چه از جهة عقل و چه از جهة تجربه
بتمام قشون یونان فرمانده بود و
از روی مصلحت و صوابدید او رفتار
مینمودند امروز هم بمردمانی که خیلی
پیر و خیلی عاقل هستند میگویند (

(این نستور است)

تاریخ اولیس

اولیس که او هم شاهزاده بود و در محاصره
تروا حضور داشت پادشاه ایتاک
بود پسر لائرت اسم زنش پنه لوپ
بود چه عاشق او بود که نمیخواست او را
از خودش سوا کند و برای رفع فراق
خودش را بدیوانگی زد که شاید از رفتن
به تروا معفو شود ولی معلوم شد
که بعد این کار را کرده و مجبور شد که

قشون یونان را همراهی کند اولیس
یکی از بزرگترین و مکارترین یونانیان
در این محاصره بود پنلوپ زن او
عدد کثیری عشاق پیدا کرد ولی بهیچیک
دست نداد و طوری خوب عفت و عصمت
خودش را حفظ نمود که امروز هم هر کس
بخواهد زنی را از جهة پاکی و عفت بستاید
میگوید (این مثل پنلوپ است)
اولیس چندین سال بعد از سوختن و
قلع تروا بواسطهٔ طوفان در دریا
سرگردان بود و بمملکتش نیامد تاریخ سفر

اولیس یکی از کتب خوب هومر است
و اسم آن کتاب اودیه است
اولیس پسری داشت موسوم به تلماک

از طرف تروا هم مردمان معروف خیلی
بودند پادشاه آنها پریام که خیلی پیر بود
پنجاه اولاد از زنش هکوب داشت
وقتیکه تروا مفتوح شد پریام
بدست پیروس پسر اشیل کشته
شد و هکوب اسیر اولیس
شد

تاریخ هکتور

هکتور پسر پریام واشجع قشون
تروا بود اسم زنش اندروماک
ازاو پسری داشت موسوم به استیانا-
-کس هکتور خواست با اشیل
تن بتن بجنگد و پس از جنگ بدست
اشیل کشته شد و اشیل وحشیانه
نعش اورا بعرادهٔ خود بست و بحالت فتح
وغلبه دور شهر تروا اورا کرداند وقتی
که تروا کرفته شد زن هکتور اندروماک

اسیر پیروس پسر اشیل شد که
عاشق او شد و اورا بزنیت اختیار
کرد

تاریخ کاساندر

کاساندر دختر پریام آن قدر
خوشکل بود که اپلون باو عاشق شد و
باو غیب کوئی آموخت تا مطلوب او
واقع شود ولی چون کاساندر این
خدا و نذرا فریب داد تفویض او شد
اپلون کاری کرد که اگرچه از آینده

کاساندر بتحقیق خبر میداد ولی
هیچکس اعتماد بقول او نمیکرد الآن
هم کسی که براستی از چیزی خبر میدهد
واما گوشش را نمی پذیرند میگویند (این
مثل کاساندر است)

تاریخ اِنِه

اِنِه شاهزادهٔ تروا پسر انشیز
ورب النوع ونوس اورا در
هر خطری محافظت میکرد اسم زنش

کروس از او پسری است موسوم به
اسکانیس یا یولوس وقتی
که تروا را آتش زدند اِنِه خود را
خلاص نمود در حالتیکه پدرش را
بدوش گرفته بود که از این جهة
اورا اِنِه عابد میگویند شما میدانید
آنچه باو در کارتاژ با دیدون
گذشت که پس از آن به ایطالیا
آمد و در آنجا لاوینی را بزنیت
اختیار نمود لاوینی دختر پادشاه
لاسیوم و اِنِه پس از آنکه رقیب

او تودنوس را کشت باین مزاوحت
مشهور شد دُومِلوس که بانی
دُم است از نسل اِنِه و لاوینی
است

کاغذ هشتم

طفل عزیزم من برای شما در آخرین
کاغذ تاریخ آتالانت را نوشتم
(این کاغذ گم شده) که بواسطهٔ
وسوسه و حرص طلا مغلوب شد در
این ساعت تاریخ زنی را برای شما

مینویسم که از هر وسوسه خودش را
نگاهداری کرد و مغلوب نشد این
زن دافنه دختر شط پِه نه
بود آپلون عاشق دختتهٔ او شده
و آپلون هم چنانچه میدانید خیلی
ربّ النوع با قدرتی بود زیرا جوان
و متناسب الاعضاء بود بعلاوه
ربّ النوع روز و موسیقی و شاعری
بود این کار عجب و قابل ملاحظه را
که آپلون با این قدرت بتوانست
کاری بکند و دافنه گوش نکند

او نداد و ازاو دوری جست یک روز
دافنه را تنها در صحرا دید و اورا تعاقب
نمود بقصد آنکه شاید ازوی اجبار
باین وصلت مایلش کند دافنه
هم با کمال چالاکی فرار نمود ولی بالاخره
عاجز شد و واماند و اپلون نزدیک
بود باو برسد و اورا گرفته متصرف شود
خداوندانی که هنر و فضیلت دافنه را
پسندیده و خوب میدانستند به بخت و
عاقبت او ترحم نموده فوری اورا
به خرزهره مسخ کردند بقسمی که اپلون

بخیال آنکه حال دافنه عزیزش را
در بغل خواهد گرفت به بغلش درختی
آمد و ازاین تغییر فوری خیلی متعجب
شد ولی برای آنکه عشق خودش را ابراز
باو بنماید حکم کرد که خرزهره از تمام
درختان محترمتر باشد و مردمان
جنگی فاتح اورا تاج افتخار خودشان
بکنند و شعرای معروف اورا نشان
افتخار خود قرار دهند و شما در اشعار
حالیه هم میتوانید ببینید که میگویند
خرزهره برای فتح یا فلان حامل خرزهره

شد یا فلان حر زهره را در میدان جنگ
چید یعنی او فاتح جنگ شد و بواسطهٔ
شجاعت معروف شد

امیدوارم که در موقع تو هم بواسطهٔ
رشادت میان مردم سربلند شوی
واین صفت لازمی است برای یک مرد
آبرومند و علاوه بر رونق واعتبار
شخص میافزاید خدا حافظ

کاغذ نهم

طفل عزیز من من بسیار خوشحال شدم که

شنیدم شما صحیح و سالم خوشحال وخرسند
از سفر مراجعت کرده رقص سه روزه
که کرده اید البته پیشتر و بهتر
از رقصی که حالا با معلمان خواهید
کرد نبوده چون میدانم که بفهمیدن
و یاد گرفتن میل مفرطی داری تصور
میکنم که در مدرسه دنبال تحصیل
و درس هستی زیرا که وقت مغتنم است
و عمر خیلی کوتاه پس نباید موقع را
از دست داد و وقت را تلف نمود
مرد با هوش از زمان صرفه می برد

و وقت را ضایع نمیکند هیچ موقعی نمیگذرد
که کاری نکرده باشد و همیشه یا بعیش
و شادی یا تحصیل
بیکاری گفته اند که مادر تمام عیوبات
و اخلاق بد است ولی بیکاری رسد و
حصه وقت مردمان احمق است
و چیزی حقیر تر از آدم تنبل و لاابالی
نیست

کاتون لوسانسور

یکی از دوستهای معمر و باهنر و فضیلت خیلی

با عقل و بسیار کامل است روزی میگفت
که در مدت عمرش به سه چیز پشیمان است
اول آنکه راز نهانی خود را بزنش گفته
دوم راهی که ممکن بود با خشکی برود
از دریا رفته سوم یک روزی را بیکار
غروب کرده بعتمی که شما وقت خود تان را صرف
تحصیل میکنید اقرار دارم که خیلی خوش
حال و خرم هستم که شما را کاملتر و عالمتر
از پیره های مسن تر از شما می بینیم چه
افتخار برای شما حاصل خواهد بود چه
سرافرازی چه تمجیدات از هر طرف

خواهی دید اقرار کن که این کار خیلی
تملق است ولی این هوا و هوسی است
که قابل تمجید و تحسین است که انسان میل
داشته باشد از ستایش بواسطهٔ
علم برتری بجوید بخلاف آنکه بخواهد بواسطهٔ
رتبه و مخارج و بواسطه لباس و زینت
برتری بجوید و اینها تکبر و نخوت است
که انسان طرف متنفر میشود قدری
هم از جغرافیای خودمان حرف بزنیم
مشغول بشو بنقشه زیرا در این ساعت
که روزها کوتاه است شما نمی توانید

بگردش بروید معهذا باید خود را مشغول
ساخت و اطلاع حاصل کرد برای
اینکار چیزی بهتر از نگاه کردن بنقشه
نیست خدا حافظ تو پسر ممتاز
و نجیب هستی آنچه نوشته ام با مادرت
صحبت بدار

کاغذ دهم

فرزند عزیزم — می بینی که غالباً آنچه بشما
مینویسیم و طوری که بیان میکنیم با شما مثل
طفلی رفتار نمیکنیم بلکه به پسری که هوا و هوس

بعلم داشته باشد و میل بفهمیدن و
یا دگر فش نقشی که مطمئن هستم که در
خواندن کاغذهای من شما همان
به مطالبش دقت نمی‌کنید بلکه باملاء
وانشاء او هم دقت دارید زیرا خوب
نوشتن مطلب بسیار لازم عمده است
و در زندگی همیشه لازم میشود چه برای
شغل و عمل معینی چه برای میل خاطر و
کارهای دیگر و سوای خانمها بکسی
که املاوانشا را غلط می نویسند عفو
نمی کنند و او را تقصیر میدانند وقتیکه

تو خیلی بزرگ شدی کاغذهای سیسرون را
خواهی خواند که نمونه کامل تمامی است
برای خوب نوشتن
امّا باید بتو گفت که سیسرون
چه کس بود
او یک ذهن معمّری بود که هزار
و هشتصد سال پیش (حالا تقریباً
هزار و نهصد سال میشود) در دار
دنیا زندگانی میکرد مرد با استعداد
و یکی از بزرگترین خطبای دنیا بُد
بتو بگویم که خطیب یعنی چه بلکه باید

بفهمانم خطیب کسی رامیگویند که در مجمع
عامی نطق کند و فصیح حرف بزنند یعنی
کلمات خوب منتخب در سخن بیاورد
پس هیچکس بهتر از سیسرون این
صفات را جمع نکرده بود بعضی
اوقات بتمام اهالی رُم نطق
میکرد و بواسطه فصاحت و حسن
کلام هر چه میل داشت صورت
میداد و مردم را مطمئن مینمود
بعضی اوقات برای دوستانش
که نزاعی داشتند یا تهمتی با آنها زده

بودند نطق میکرد و بندرتاً اتفاق
میافتاد که حرفش را پیش نمی برد
و از قضات رای نمیگرفت یعنی
قضات را مایل نمیکرد و میل خاطر
از آنها فتوی صادر مینمود به جمهوری
رُم خدمات بزرگ کرد یعنی موقعی
که در آزادی بود ولی وقتی مغلوب
و مطیع ژول سزار اول امپراطور
رُم شد این امپراطور ظالم باو
سوءظن حاصل کرد و بالاخره
بحکم مارک آنتوان سرش

از تن جدا شد زیرا انتوان از او
متنفر بود چراکه وقتی که میخواست
رئیس رُمْ بشه سیسرون برخلاف
او نطقهای سخت کرده بود
بخاطر بیاور که بعضی لغات در این
کاغذ نوشته ام شاید نفهمی هرکرا
ندانستی ممکن است از مادرت سؤال
کنی یا در کتاب لغت پیدا کرده بفهمی
خدا حافظ

کاغذ یازدهم

فرزند عزیزم چون در کاغذ آخر از
سیسرون برای شما حکایت
کردم که بزرگترین خطبای رُم
بود اگرچه خطیب زیاد آن جمهوری
داشته حالا لازم شد که امروز
احوال دِموستن بزرگترین
خطبای یونان را برای شما بنویسم
در حقیقت میبایستی من اول از او
حرف بزنم زیرا که او بزرگتر
و قدیمتر از سیسرون بود
تقریباً سیصد سال قبل از سیسرون

زندگانی میکرد و سیسرون
از نطقهای او خیلی بهره برده و سرمشق
برای او شده امیدوارم که تو هم از نطقها
و نوشتجات هر دو بموقع بهره مند
بشوی

از دموستن بگوئیم متوطن شهر
معروف آتن در یونان بود
بقدری دارای فصاحت و بلاغت
بوده که یک مدتی فرمانفرمای آن
شهر باین واسطه شده بود و هرچه
میخواست با آن فصاحت از اهل

شهر میگرفت حرف خودش را پیش میبرد
طبعاً خوش زبان و خوش لهجه نبود
زیرا که زبانش لکنت داشت و لی
رفع این عیب را نمود باین قسم که
هر وقت نطق میکرد چند عدد
سنگ ریزه در دهنش میگذاشت
مخصوصاً بواسطهٔ نطقهائی که برخلاف
فلیپ پادشاه مقدونیه
کرد خودش را در انظار بسیار
جلوه گر نمود زیرا فلیپ میخواست
تمام یونان باطاعتش در آید

و دموستن برضد او مردم را
میشوراند

ازاین جهت است که این نطقهای او مشهور به
فیلیپیک شده می پسیند از جهت
چه اقدام و استعمال میتوان فهمید
و دانست که انسان خوب حرف
بزند و خوب بیان کند و خوب بفهماند
هیچ هنری بهتر ازاین نداریم
که انسان بتواند خودش را مطبوع
طبع و معتبر بنماید و حرف زدن
خوب بهترین هنرهاست

اما شهر آتن گمان نمیکنم که هنوز آنجا را
بدرستی بشناسی معهذا خیلی شناسائی
آنجا لازم است زیرا که اگر آن شهر مادر
صنعت و علم نبود لااقل دایهٔ هنر
و علم بوده یعنی اگر اغلب صنایع را
آنجا مخترع نشدند لااقل تکمیلش
در آنجا بوده راست است که مصر اول
جائی است که در آنجا علم و صنعت شروع
شده ولی همه بطور حقیقت دارد که در
آتن همه اینها بحالت تکمیل رسیده
بزرگترین فیلسوفان یعنی مردمانی که تحصیل

دارند تحصیل عقل کنند از آتن برخواستند
همان طور بهترین شعرا و معتبرترین
خطبا صنعت را در آنجا بآخرین درجه
تکمیل رسانده بودند مثل حجاری
یعنی برآوردن شکل و مجسمه از سنگ
و مرمر معماری یعنی خوب ساختن
خانه و معبد و تماشا خانه نقاشی و
موسیقی بالاخره تمام صنایع بکمال
رونق را در آنجا داشته اهالی آتن
هوش و ذکاوت زیادی داشتند
با ادب و مطبوع طبع و این هوش

بقاعده تند بشاش را نمک آتیک
مینامیدند زیرا چنانچه میدانید
در نمک زننده گی و سپندید گی هست امروز
هم کسی که این نوع عقل و هوش
داشته باشد میگویند که فلان نمک
آتیک دارد یعنی آتنی است
امیدوارم که تو با این نمک خیلی
شور بشوی ولی برای شور شدن باید
خیلی چیز یاد بگیری و درک مطالب
بکنی و هرچه بدانی بچالاکی بیان کنی
زیرا که بهترین چیزها همین که در تحصیل

وعملش مدت زیاد نخواهد وطول نکشد
آن رونق و شان را دیگر نخواهد داشت
خدا حافظ دوست کوچک من برای
امروز کافی بود

کاغذ دوازدهم

فرزند عزیزم در کاغذ آخر شما از شهر معروف
آتن قدری حرف زدم ولی امروز هم
مجدداً بهمان مطلب بر میگردم زیرا آنچه
باید گفته شده وطوری که شاید شما انجا

نشناخته اید در آتن است که اغلب
رجال بزرگ معروف قدیم متولد
شده اند واز اهالی آنجا نمونه
وسرمشق بزرگ حقیقی فصاحت وشاعری
وحکمت ونقاشی وحجاری وبالاخره
صنایع و علوم باقی مانده از زر و
نمونه وسرمشق آنها قدری بعد
دشمن ها عالم شدند و بناها هم از
روی نمونه آنها صاحب علم و هنر
شده ایم افلاطون یکی از بزرگترین
حکمائی است که بدنیا آمده یعنی عاقلترین

و عالمترین مردمان متولد شده آن
شهر است مصنفات او که تا حال مانده
بهترین کتب قدیم محسوب میشود
افلاطون شاگرد و مرید سقراط
بود او هم حکیم معروف و افضل و
هنرمندترین مردمان قدیم
بوده ولی سقراط هیچ چیز
ننوشته همینقدر بواسطهٔ نطق و
خطابهای علمی مردمان آتن را
بجادهٔ علم می انداخته سقراط را
بواسطهٔ تهمت مردمان هرزه بعضی

که دشمن فضل و هنر آن شخص بزرگ بودند
بجفا و ظلم مقتول نمودند سوفوکل
و اوریپید دو شاعر
معروف تعزیه یعنی شاعر که اشعارش
اغلب در حکایات حزن انگیز و غیره بوده
هر دو اهل آتن بودند همان طور
اریستوفان شاعر معروف
هزل و مسخره.
اهالی آتن همانقدر که در علم و صنعت
معروف بودند در جنگ نیز معروف
بودند زیرا چندین مرتبه در حروب

بر پادشاه ایران غلبه کردند که شاهنشاه
ایران بیونانیان با قشون کثیری حمله
آورده بود تمستوکل و میلسیاد
و السی بیاد از سرداران
معروف آنشهر بودند

بالاخره اهالی آتن از همه جهة بر سایر
یونانیان برتری و تفوق داشتند همان
طور که در آن زمان یونان بر تمام دنیا
رجحان و برتری داشته شما بسیار
خوشحال خواهید شد از تاریخ خواندن
یونان که بزودی خواهید خواند

کاغذ شما بمن رسید در مسئله جعبه من
از حکم شما تخلف نخواهم کرد ولی
بمن بنویسید چه نوع جعبه میخواهید
داشته باشید زیرا هر چیزی را
که درا و بتوان چیزی گذاشت جعبه میگویند
باید دانست که چه قسم جعبه و برای
گذاشتن چه نوع چیز در او میخواهید
خدا حافظ

کاغذ سیزدهم

۳۰ اکتبر ۱۷۳۱

فرزند عزیزم کاغذ شما بمن رسید
بسیار خوب نوشته بود دیدم می بینم
که ترقی کرده و بسیار خوب خوانده
چون اینطور است شما میتوانید از من
هر چه میخواهید طلب کنید ولی من
تکلف از فرستادن جعبه نخواهم کرد
بهمان وقتی که میل و آرزو داری با شناسائی
اسبابی که برای دندان خواسته بودی
زیرا او لازم نیست و نباید حالا تو
استعمال کنی بر خلاف آن اسباب
دندان را خراب میکند فقط باید دندانرا

پاک نگاه داشت با مسواک و آب ملایم
شست چیزی نمی باید سوای آنکه پسر
خوب باشی و تحصیل خوب بکنی و از این
راه هر چه از من بخواهی دریغ ندارم
سوای این تفکر کن که چه افتخارها خواهی
داشت سایر اطفال از تو تعجب خواهند
کرد مردمان مسن قدر ترا خواهند داشت
و با تو مثل طفل رفتار نخواهند کرد
در دو کاغذ آخر قدری از شهر معروف
قدیم آتن برای تو صحبت کرده‌ام در
این ساعت از شهر دیگر یونان

که همان طور معروف و مشهور بوده مختصری
بنویسم اشتهار این شهر از راه دیگر است
و آن شهر لاسدمون یا اسپارت
است که در همان آبادی آتن او
هم بارونق بوده
این شهری بود که تمام مردمانش جنگی بودند
و تمام اهل آنجا سرباز تمامشان
با شجاعت فوق العاده و هنر
و فضیلت خیلی زیاد مثل آتن علم و صنعت
در آنجا رواج و رونق نداشت
چیزی یاد نمی گرفتند سوای

جنگ عشق بوطن اول هوا و هوس
آنها بود و گمان میکردند که هیچ چیز
با افتخارتر از این نیست که در راه وطن
جنگ کرده و بمیرند بطوری که هرگز
شنیده نشده که یکنفر لاسدمونی
در جنگ فرار کند تجمل و نرمی و عیش را
از لاسدمون جلای وطن داده
بودند نه طلا نه نقره تصور
نمیکردند که داخل شدن اینها در
لاسدمون اسباب بهم خوردگی
کلیهٔ اخلاق آنها خواهد شد.

بگرما و سرما طوری بار آمده و بزرگ شده
بودند که هرگز با آنها صدمه نمیزد و رنجی
نمیبردند مشقهای پر زحمت میکردند
که بدنشان قرص و محکم بشود حرف خیلی
کم میزدند جواب هم مختصر ولی پر معنی
میدادند الآن هم با نشاء مختصر پر
معنی میگویند انشاء لاکونی
زیرا لاسدمون را لاکونی
هم میگفتند
لیکورگ اول مقنن قانون آن
شهر بود یعنی قانون زندگانی

با آنها یاد داده بود و او مرد بسیار عاقل
و فاضلی بود بلکه در این کار اول آدم
دنیا حساب میشد یک دلیل بر این
قول این است که اگر چه پادشاه
بود ولی باهالی آنجا آزادی عطا کرد
و همچو وانمود کرد که میخواهد سفر
مختصری کند لهذا مردم را قسم داد
که تا مراجعت او از قواعد و قانون
او تخلف ننمایند و همه اطاعت کرده
و قسم خوردند چون خاطر جمع شد
دیگر از سفر مراجعت نکرد برای آنکه بچه

حفظ قسم مجبور باشند از ان قانون
تخلف نمایند از پادشاهی و وطن
برای حفظ و نیکنامی وطن صرف
نظر نمود خداحافظ پس از سه هفته
شما را خواهم دید

کاغذ چهارم

خیلی خوشحال هستم که می بینم شما تحصیل
تاریخ رم را میکنید زیرا از تمام
تواریخ قدیم هیچیک بقدر آن آگاه

کننده نیست و هیچیک بقدر او
مثال هنر و عقل و جرئت را نمی نماید
امپراطوریهای بزرگ دیگر قدیم
مثل امپراطوری آسیری شاهنشاهی
ایران و مقدونیه یکمرتبه
بواسطهٔ بعضی حوادث و مساعدت
اقبال و فتوحات فوری قشون بدرجه
بلندی رسیدند ولی امپراطوری
رم درجه بدرجه بزرگ شد و کمالاتی
که برای رسیدن بدرجهٔ بلند. جلو
میآمد بواسطهٔ هنر و عقل و همچنین بواسطه

اسلحه و قشون مرتفع میکردند رُم
که بالاخره رئیس و فرمانفرمای دنیا
شد اوّل چنانچه میدانید جز شهر
کوچک چیزی نبود که رومولوس
آن را بنا کرده و رومولوس اوّل
پادشاه آنجا محسوب میشود واو
بریاست چند نفر چوپان و اشخاص
داوطلب این شهر را ساخت آباد کرد
اول دفعه که شماره نفوس را کردند
بیش از سه هزار نفر مرد پیاده و سیصد
سوار نمیشد و در آخر سلطنت رومولوس

که سی و هفت سال طول کشید عدد نفوس
پیاده چهل و شش هزار و سواره هزار نفر
به تعداد آمد در مدّت دویست و
پنجاه سال اوّل رُم یعنی تمام مدّتی که
بریاست یک پادشاه مطیع بودند
همسایه‌ها متصل با رُمی‌ها مشغول جنگ
بودند سعی میکردند که نگذارند آن
ملت بزرگ بشوند زیرا از بزرگی آنها
و جرئت و هنرشان در خوف و هراس
بودند رُم این دویست و پنجاه سال
اوّل را تماماً مشغول زد و خورد با

باهمسایگان بود که بالاخره بر آنها غلبه
کرد و دویست و پنجاه سال دیگر مشغول
فتوحات تمام ایطالیا بعنی که پانصد
سال طول کشید تا رومن ها مالک
تمام ایطالیا شدند فقط در دویست
سال بعد از آن مالک دنیا درحقیقت
شدند یعنی هفصد سال بعد از بنای
شهر رم

کاغذ پانزدهم

روملوس چنانچه سابقا بشما گفتم بانی

و اوّل پادشاه شهر رُم بود چون در
اوّل سکنهٔ شهر خیلی کم بود بوسایل
مختلف توسّل جسته که بر جمعیت شهر
بیفزاید برای نایل شدن بمقصود اعلان
کرد که هرکس از هر نقطه آنجا بیاید
پناه خواهد داد و در امان خواهد
بود باین جهة عدهٔ کثیری در آنجا
جمع شده خواه بجهة مقروض بودن
و فرار از دست طلبکار خواه به
واسطهٔ گناه و ظلمی که در شهر خود شان

کرده بودند زیرا پناه یعنی مکانی که در
آنجا بهمه قسم از آدم حمایت بکنند
هر نوع گناه و حرکت بدهم که آدم
کرده باشد نمیتوان از اینجا نها را
بیرون آورد سیاست کرد اعتراف
باید بکنی که چطور از این نوع مردمان
هرزهٔ بدکار یک ملتی با این عاقلی و
با این باهنری که مثل او تا حال
نیامده پیدا نشده اند
ولی این از جهت قانون صحیحی بود که
دو ملوس میان آنها قرارداد

و بتمام مردم عشق وطن و عظمت و افتخار
فهمانده بود همچنین مذهب و اعتقاد
مستحکم میان آنها گذاشته بود که
در چند صد سال تمام مردم آنجا در
حقیقت ملت رشید و باهنر دنیا
محسوب میشدند

کاغذ شانزدهم

من بشما اغلب گفته بودم که لازم است هر
تاریخی از ابتدا و تحقیق آن آدم بداند ولی نمیتوانم

مگر بشما این حرف را نزنم سیسرون
این مطلب را صحیح و با دلیل گفته
(باعانت و کمک تاریخ مرد جوان
میتواند تجربهٔ مردمان پیر را تحصیل
نماید) بخواندن آنچه که مردم کرده‌اند
میتوان دانست که چه باید بکند و هر قدر
بیشتر از گذشته مطلع و بصیر باشد
باینده بهتر میتواند خودش را
راه ببرد

از تمام تواریخ قدیم مفیدتر و بهتر
از همه تاریخ روم است ذکر مردمان

بزرگ در آن تاریخ بیشتر است و وقایات
عمده هم بیشتر تاریخ روم ما را بهیجان
میآورد چونکه مینماید که چطور یک شهر
کوچکی مثل روم که چند نفر چوپان
و مردمان مجهول بنا کردند در مدت
هفصد سال بزرگ و رئیس تمام دنیا
بواسطهٔ جرئت و هنر اهل شهر و
مملکت شد

از آن جهة هست که من خیلی باختصار
آن تاریخ را نوشته‌ام برای آنکه
دانستن آن برای تو سهل بشود و بتوانی

در هوش وعقل جودت آنها را قرار بدهی
کم کم شما آنها را ترجمه باید بکنید در کتابچه
که هر روز یکشنبه نزد من می آوری
تمام مدت بعد از دُوُمیلوس تا
اکوست که هفصد و بیست و سه
سال میشود بسه زمان میتوان قسمت
نمود
اوّل تواریخ دُمُم در زمان پادشاهی
هفت پادشاه که دویست و چهل و
چهار سال مدت است
دوّم از برقراری کنسول و اخراج

پادشاهان تا جنگ اول پونیک
که آنهم دویست و چهل و چهار سال است
سیّم از جنگ اول پونیک
الی سلطنت اکوست دویست و سی و
وپنجاه سال که روی هم هفصد و بیست سال
می شود
در زمان سلطنت اکوست دُمُم
تا آخر درجه وعظمتش رسید زیرا که مالک
ورییس تمام دنیا بود ولی مالک خودش
نمود چونکه آزادی را از دست داده بود
همچنین هنرهای قدیم را

اکوست اقتدار مطلق امپراطوران را
برقرار نمود که بزودی در تحت سلطنت
جانشینهای او آن اقتدار باعث ظلم
وستمهای وحشت انگیز غریبی شد
که باین سبب رُم از عظمت و اوج
کمتر از آن مدتی که رو بترقی بود کاسته
و مضمحل شد

اوّل سلطنت رُم پادشاهی بود ولی
پادشاهی محدود و نه مطلق العنان زیرا
مجلس مبعوثین (سنا) با پادشاه
اقتدار سلطنت را قسمت کرده بودند

و جانشینی هم بر حسب تعیین بود نه ارثی
یعنی هر وقت پادشاهی می مرد
یکی دیگر انتخاب میکردند و پسر جانشین
پدر نمیشد

روملوس که بانی رم بود اول
پادشاه هم بود او هم بواسطهٔ
مردم منتخب شد و قانون سلطنت را
گذاشت مجلس مبعوثین را برقرار
نمود که اجزایش صد نفر بود و
مردم را به قسمت نمود:
پاتریسین یعنی مردمان اول رتبه و درجه

شوالیه یعنی دوم درجه
مابقی مردم عوام که به پله بیّن مانند
اینها را بزبان انگلیس ترجمه کن و یکشنبه
دیگر برای من بیار

کاغذ هفدهم

دو مِلوس و رموس توأم
بودند پسر دهٔ اسیلو با
دختر نومیتور بواسطهٔ عمویش
امولیوس درزمرهٔ دخترهای

تارکِ دنیا معتکف شده بود بجهة آنکه
اولادی ازاو نشود زیرا کسانی که
دراین راه بودند یعنی کشیش وِس
تال میشدند میبایستی پاک و بی عیب
باشند معهذا این دختر آبستن شد
و مدّعی شد که ربّ النوع مادس
با او درآمیخته وقتی که باین دو پسر
فارغ شد امولیوس حکم
نمود که هر دو را برودخانه تیبر
انداختند گهواره را آب بهمین
طور می بُرد ولی آخر بکنار افتاده

بجل نشست یک گرگ ماده که برای رفع
عطش وآشامیدن آب آنجا آمده
بود انها را شیر داد تا آنکه
فوستولوس چوپان هر دو را
بمنزلش برد و مثل طفل خودش
توجه نمود همین که بزرگ شدند با عدهء
چند از اهالی لاتن و البن
و چند نفر چوپان آمدند و شهر رم را
بنا نمودند رملوس برای آنکه
به تنهائی سلطنت کند برادرش را
کشت و بواسطه انتخاب و اعلان

مردم پادشاه شد
همینکه به سلطنت رسید
مردم را به سه طایفه وپسی
تیه قسمت نمود
از جمله پاتریسین
(نجباء) پلهبین (عوام)
شوالیه (پهلوان سوار)
پاتریسین‌ها از همه
محترم‌تر و از همه باشان‌تر
بودند :
پلهبین‌ها مردم عوام

بودند و آنها را سِلو
می نامیدند
ولی دومِلوس بهمین قواعد
شهری و خانگی اکتفا نکرد مذهب
خداوندان را رواج داد و
اودسپس و اوکود
قرار داد یعنی دو قسم کشیشانی
که اوّلی از روی آلت ها و
و امعاء و احشاء گوسفندان
قربانی حدس می زدند
و بعضی از پرّش و صدا

(پاترون مردم) با احترامی بودند
که بعضی مردم در تحت حمایت
آنها بودند که آن مردم را
کلیان آن پاترون
می گفتند
اجزاء سنا صد نفر منتخب
از میان پاتریسین ها
بود
شوالیه قشونی مرکب از
سیصد مرد سوار مسلّح که
قراول مخصوص دومِلوس

طیور که پیش از اقدام بکاری
می بایست این کشیشان
فال بگیرند و ببینند این
حرکت مساعد است و طالع همراهی
خواهد کرد یا نه

دوملوس محض آنکه
بر سکنه و جمعیت شهرش بیفزاید
اعلان نمود که شهر او
مأمن و ملجأ برای همه کس است
لهذا جمعیت از شهرها و صحراهای

همجوار بآن بلد داخل شدند
پناه گاه یعنی مکانی که مأمن باشد و حمایت
از انسان بکند برای کسی که مقروض
باشد یا مرتکب گناهی شده باشد
در ممالک کاتولیک حالیه کلیساها پناه
گاه و مأمن است برای هر کسی که هر
قسم گناه کرده باشد
در روم زن بود یا کم بود برای آنکه
رفع این عیب را هم بکند دوملوس
برای عروسی و عقد بهمسایه خود
اهالی ساین آدم فرستاد ظاهراً

مطلب نمود ولی اهالی سابن بالکمال تحقیر
این اظهار را رد کرده قول او را خوار شمردند
ازاین دوملوس بممالک همجوارش
اعلان کرد که فلان روز عید خداوند
کنوس را خواهد گرفت (بروایت
پلوتارک این خدا و نذر تبلیغ
نصیحت بوده)
و همه کس را وعده کرد که در این عید حضور
بهم سانند از هر طرف برای تماشا آنجا
جمع شدند بخصوص اهالی سابن
یک دفعه باشارهٔ معینی که داده شد

دشمن ها شمشیر بدست زنهائی که آنجا بود
گرفتند و بعد از ان آنها را عقد
نمودند
این واقعهٔ بزرگ قابل ملاحظه را انلوان
ده سابن میگویند (یعنی برداشتن
و گرفتن سابن ها
اهالی سابن ازاین بیحیائی و حرکت
قبیح متغیر شدند اعلان جنگ به
دشمن ها نمودند که بالاخره بواسطه
همان زنهای سابن متوطن دشم
صلح میان آنها واقع شد دشمن ها

با سابین متحد و در حقیقت ملت واحده
شدند و تاتیوس پادشاه سابین
با روملوس معاً سلطنت کرد تا
تیتوس بروزی مرد و روملوس
باز به تنهائی متقلد سلطنت شد و
باید دانست که برداشتن زنهای
سابین آنقدر که با فایده بود صحیح
و از روی عدالت نبود و لی فایده
و صرفه باید از عمل بظلم و بی عدالتی
تفوق بجوید زیرا باید رنج کشید
بلکه مرد و لی مرتکب حرکت خلاف

ناصحیح نشد و رومن ها چندین مائه
همین حرکت ناشایسته خلاف را
مرتکب شدند (یک مائه یعنی
صد سال)
همسایه های رم بروزی باین استیلا
و قدرت رمن ها حسد برده بقسمی
که روملوس مجبور شد چندین
جنگ با آنها بکنند که همیشه هم فتح
نصیب او میشد ولی چون حالتا
شروع کرده بود که با ظلم رفتار
نماید و از مجلس مبعوثین آن اختیار

واقتدار را طلب نماید تا بتواند مقتدر تر
حرکت کند یکمرتبه از چشم خلق غیبت
کرد و دیگر کسی او را ندید
حقیقت این امر این است که اهالی سنا
(مجلس مبعوثین) او را مقتول نمودند
ولی چون از خشم خلق در هراس بودند
یکنفر از محترمین اهل سنا موسوم به
پرو کولوس ژولیوس
بمردم وانمود کرد که روملوس
بچشم او مثل ربّ النوع ظاهر
شد و او را مطمئن نمود که بآسمان صعود نموده

داده اند و در میان ارباب انواع قرار
گرفته و میل دارد که اهالی رُم او را
باسم کوبری نوس پرستش نمایند
چیزی که رُومن ها بآن معتقد شده
و همین عمل را بجا آورند
ملاحظه کن که سلطنت رُم در تحت
اختیار روملوس یک سلطنت
در هم آزادی بود و پادشاه با
اختیار مطلق اقتدارش را با
مجلس مبعوثین و مردم قسمت
نمود تقریبا مثل پادشاه اینجا مجلس

بالا و مجلس پایین
همینکه دوملوس خواست خلاف
قاعده رفتاری بکند و حق مجلس را
باطل نماید بطور عدالت سیاست شد
مثل اینکه هر پادشاه ظالمی استحقاق
این نوع سیاست را دارد
هر آدمی حق طبیعی او آزادی است و
هر کس بخواهد او را سلب نماید و
بلکه غصب کند حقش مرگ و کشتن است
بلکه بیشتر از کسی که در کنار شاهراه
اسباب و پول آدم را بدزدی و زور

میگیرد
بیشتر قوانین دوملوس راجع بجنگ
و جدال است و قصدش این بود که مردمش را
جنگی نماید چنانچه در حقیقت همینطور شد
و در این صفت از همه سبقت جستند ولی این
هم در حقیقت یک خوشبختی برای آنها
بود که جانشین دوملوس نوما
پومپیلیوس شد که طبیعتش
ملایم و مایل بصلح و آسودگی بود و اوقاتش
مصروف برقراری قوانین خوب در مردم شد
و فضل و هنر و مذهب را تشویق نمود

پس از مرگ دوملوس زمان فترت
یکسال طول کشید (فترت مدتی را
میگویند که پس از مرگ یک پادشاه
تا انتخاب و تعیین دیگری طول بکشد)
چیزی که در سلطنت انتخابی و
در سلطنت ارثی هر لحظه که پادشاهی بمیرد
پسر یا قوم نزدیک او فوراً پادشاه میشود
در مدت این فترت اهالی سنا بنوبت
پادشاهی میکردند ولی مردم از این
قسم سلطنت خسته خاطر شده و طالب
پادشاه شدند انتخاب مشکل بود سابین

از یکطرف دشمن ها از طرف دیگر هر یک
پادشاه از طرف خود میخواستند آن
وقت در شهر کوچک کود نزدیک
روم مردی در کمال اشتهار بفضیلت و
هنر زندگانی میکرد موسوم
به نوما پوم پیلیوس و
در انزوا و رعیتی بسر میبرد و
از راحتی و تنهائی در صحرا لذت
میبرد پس برای و عقیده همه مردم
او برای پادشاهی انتخاب شد برای
اطلاعش سفرا پیش او فرستادند

ولی نوما خیلی دور بود از آنکه از
این ترقی و وزی غفلتی غیر مترقبه
اهتنائی حاصل کند لهذا مضایقه
نمود و راضی نشد مگر بزحمت و
التماس زیاد مکرر اهالی روم
و اقوام نزدیکش همانقدر که از
قبول این امر مضایقه داشت همانقدر
قابل و لایق این شغل بزرگ بود
درست ملاحظه کن از این مثل احوال
نوما پومپی لیوس که چطور
هنر از میان تاریخی و زندگانی

بازو او روشنی میدهد و چطور زود یا
دیر اجر هنر داده میشود
نوما را بر تخت سلطنت قرار اول بعهده
گرفت که اخلاق رومن ها را
ملاحظه کند و آنها را طالب صلح و امنیت
بواسطه مذهب بنماید معبدی ساخت
باسم خداوند ژانوس که
نمونه صحیحی باشد از جنگ و صلح
هرگاه درهای معبد باز باشد
علامت جنگ و جدال هرگاه بسته
باشد علامت صلح و امنیت در تمام

مدت سلطنت او درِ بِ این معبد بسته
بود ولی بعد از او تا زمان سلطنت
سزار اگوست این درها
بسته شد مگر دو مرتبه اول پس از
جنگ اول پونیک دوم پس از
جنگ آکتیوم که اگوست
آنتوان را شکست داد ربّ النوع
ژانوس را همیشه بدو صورت
مینمایند که یک صورت گذشته را
نگاه میکند دیگری آینده از این جهة
در اغلب اشعار شعرای لاتین خوانند

خوانند که میگویند ژانوس مُفرون
یعنی ژانوس دو پیشانی
رسیدیم باحوال نوما مدعی
بود که مخفیا با اژری حوری
مذاکره و گفتگو دارد و برای آن
این حرف را میزد که مردم اغلب
طالب کارهای عجیب و خارق عادت
هستند تا بهتر قواعد و قوانین
اورا بپذیرند و تصور کنند که اینها
از قول خدا و بدان است بالاخره
نظم خوبی بشهر و دهات و غیره

داد بر رُم عشق کارگری و غیره را
آموخت همچنین سادگی و فقر را نیز
از آنکه چهل و سه سال سلطنت کرد
در حالتیکه دریغ و افسوس بسیاری
از فوتش برای مردم گذاشت
میتوان گفت که رُم بواسطهٔ این
دو پادشاه اول شایستهٔ قدر
بزرگی و عظمت شده بود روملوس
و نوما که پی ریزی و بنای
او را قرار داده بودند
روملوس رعایای خود را

خودش را بکاری راغب نکرده بود
مگر جنگ نوما به صلح و عدالت
بدون نوما اهالی رُم وحشی و
سبع میشدند بدون روملوس
یحتمل در استراحت و تاریکی جهل باقی
میماندند
ولی خوشبختانه اجتماع هنر و فضیلت مدنی
و جنگی باعث اقبال و ترقی
مردم آنجا شده تا مالک دنیا
شدند

تولوس هوستیلیوس بـ

انتخاب مردم قدری پس از مرگ نوما
پادشاه شد همانقدر که نوما طالب
صلح بود او طالب جنگ و جدل
و بزودی موقعی برای اجرای هوا
و هوس او پیدا شد زیرا شهر آلب
که از استیلا و قدرت رُم در حسد
بود در جستجوی مستمسکی بود که با رم
نزاع کند همینکه جنگ از دو طرف
اعلان شد و دو قشون نزدیک
آنکه بهم تصادف کنند یکی از اهالی
آلب اظهار نمود که برای ترحین خون

آن قدر مردم بهتر آن است که بر حسب
انتخاب دو قشون چند نفری از دو
طرف بر حسب شرط جنگ کنند
هر یک غالب شدند غلبه با همان
قشون و اهالی آن شهر است
تولوس هوستی لیوس
قبول این مطلب را نمود
در قشون آلب سه برادر بودند که
آنها را کوریاس میگفتند و در
قشون رُمن هم سه برادر موسوم
به هراس این شش نفر از دو طرف

تقریبا یک سن و سال و یک نوع قوت
در شادت بودند هر دو قشون
آنها را انتخاب نمودند و در کمال خوش
حالی این انتخاب که باعث آن قدر
افتخار و سربلندی و خوش بختیشان
بود قبول نمودند لهذا جلو دو قشون
آمدند و بمحض رسیدن علامت جنگ
داده شد اول دو نفر از هراس را
کوریاس ها کشتند ولی هر سه
هم مجروح شدند به هراس
سومی جراحتی نرسیده بود ولی

دانست که آنقدر قوت و قدرت ندارد
که با سه برادر یکمرتبه بجنگد و بتواند مقاومت
نماید بواسطه نبودن استطاعت و
قوت تدبیری نمود همچو وانمود کرد
که فرار میکند همینکه قدری راه رفت
بعقب ملاحظه کرد دید هر سه برادر
دنبال او هستند ولی بفاصله باندازه
که جراحت هر یک میتوانست قدرت
حرکت بآنها بدهد آنوقت برگشت
و هر یک را بعد دیگری فرد فرد
بقتل رسانید

رُمن ها این پهلوان را با خوشحالی و
شعف تمام درارد و پذیرائی کردند ولی
خواهرش که نامزد یکی از کو دماس ها
بود بملاقات او آمد در حالتیکه سیل
اشک میبارید به برادر از قتل نامزد متهم
کرد که ازاین رو جوان فاتح از شدت
شدی و بی فکری خواهرش را از
میان بدو نیم کرد
عدالت خانه حکم قتل او را صادر کرد ولی
مردم بواسطه خدمتی که بملت کرده بود
او را عفو نمودند

تولوس هوستی لیوس سی و
دو سال سلطنت کرد و جنگهای دیگر با
اهالی سابن و لاتن نمود این شاهزاده
بود که صفات حمیده بسیار داشت ولی به
جنگ خیلی مایل بود

کاغذ هجدهم بزبان
انگلیسی است داخل رشته کلام نیست

کاغذ نوزدهم

زودی پس از مرگ تولوس هوستی

لُوس بانتخاب مردم انکوس
مارسیوس نوهٔ نوما پادشاه
شد اوّل بار این پادشاه مذهب را
که بواسطهٔ جنگجوئی پادشاه سابق
قدری مهمل مانده بود دو مرتبه استحکامی
داد و بر خلاف میلش چند جنگ مجبوراً
نمود همه اوقات فتح و پیشرفت
نصیبش میشد شهر رم را وسعت
داد پس از بیست و چهار سال سلطنت
فوت کرد لیاقت این پادشاه
هم از جهة جنگ و هم صلح کمتر

از متقدّمینش نبود
شخصی یونانی موسوم به لوکومون
که در مدت تمام سلطنت انکوس
مارسیوس در رم متوطن
شده بود بواسطهٔ انتخاب مردم
پادشاه شد و پس از جلوس
موسوم به تارکن شد
صد نفر اجزاء سنا تازه برقرار
نمود و چندین جنگ با همسایگان
کرد که همیشه پیشرفت برای او بود
شهر رم را زینت داد بزرگ

گرد مستحکم نمود قنات و نهر زیادی
کند راه آب بُردن کثافات درست
نمود سیرک ساخت و بنای کاپی
تول را نمود سیرک محل معروفی
در دم بود که در انجا عراده دوانی
میکردند

تارکن جانشین سرویوس
تولیوس را قرار داده بود که
این شخص را اسیر کرده و در حقیقت
غلام او بود چون پسران انکوس
مارسیوس در این وقت

بزرگ شده بودند این تعیین و انتخاب را
مکروه داشته تارکن را بقتل آوردند
که سی و هشت سال سلطنت کرده بود
این حرکت و گناه پسران انکوس
مارسیوس برای آنها بی فائده
شد زیرا که سرویوس تولیوس
بواسطه مردم اعلان پادشاهیش شد
بدون آنکه رضایت اجزاء مجلس مبعوثین را
هم جویا شوند این پادشاه چندین
جنگ نمود که بخوبی و پیشرفت جنگها را
تمام کرد مردم را بنوزده طایفه قسمت

نمود شمردن نفوس شهر وغیره را برقرار
کرد و عادت ازاد کردن غلام را
میان مردم گذاشت سِرویوس
خیال میکرد که از پادشاهی
استعفا کند و رُم را جمهوری
نماید که درهمان وقت بدست داماد ش
تارکن لوسوپرب (تارکن
عالی) کشته شد چهل و چهار سال
سلطنت کرده بود و بدون اعماض
بهترین پادشاهان رُم محسوب
می شود

تارکن برتخت سلطنت جلوس نمود
بدون انکه مردم ومجلس مبعوثین تفویض
پادشاهی باو کرده باشند چون
در ابتدا این نوع رفتار کرد باو لقب
عالی و متکبر دادند
قرارهای عاقلانه پادشاهان سابق
خودش را بهم زد حق مردم را لگد
مال نمود و با قدرت مطلق با تسلط
زیاد سلطنت کرد معبد عالی برای
ژوپیتر بنا نمود که آن را
کاپی تول نامیدند بجهة انکه در

حضرت پی و بنای او سه مردی را پیدا کردند
که بزبان لاتن کاپومیکویند و
کاپی تول یکی از بت های خیلی
معروف دم بوده
ظلم و جفای تادکن به دشمن ها خیلی
مکره و تحمل ناپذیر آمد که حرکت پسرش
سکستیوس به دشمن ها موقعی دست
داد تا خودشان را خلاص و آسوده
و آزاد کنند سکستیوس عاشق
لوکرس زن کولاتین شد
و این زن عفیفه راضی بمیل و بحکم او

نشد لهذا مجبورش کرد و آن زن بشوهرش
و بروتوس این مطلب را کشف چیز را
پوشیده نمود و پس از آنکه از آنها
قول گرفت که تلافی این جسارت و
بیحیائی و حرکت قبیحی که نسبت باو شده
نماید خودش را با خنجر بقتل آورد
لهذا این اشخاص مردم را بهیجان
آوردند و تادکن را با تمام خانواده اش
از دم بحکم عموم مردم اخراج
و پس از بیست و پنجاه سال سلطنت جلای
وطن دادند این است لیاقت تمام

پادشاهان ظالم و هر کسی که آن اقتدار
و تسلطی که اقبال باو عطا کرده بکار
نبرد سوای بدکاری و ضایع کردن
حقوق جنس مردم

در زمان تادکن کتب
سی بیل را به رم بردند که پس
از آن با کمال مواظبت از آنها نگاه
داری میکردند و از ان کتب استفاده
مطالب غیبی و آینده مینمودند

تادکن که از رم اخراج شد
خیلی دست و پا کرد که دوباره

بآنجا برگردد و سبب چندین جنگ با رمنها
شد پورسنا پادشاه هتروری را
وا داشت که برای برقراری او با
رمنها جنگ کند پورسنا بطرف
رم حرکت کرد و قشون رم را
شکست داد محتمل رم را هم میگرفت
اگر شجاعت هوراتیوس
کوکلس مانع نمیشد که تنهائی
در روی پلی که بایستی قشون دشمن
رد شود جلوگیری کرده با تمام
قشون مقابل شد آنها را از عبور

منع میکرد

پورسنا از این شجاعت فوق
العاده خیلی متعجب شد و ترس بر
او غلبه کرد بموقع خیالش بصلح
قرار گرفت صلح کرده مراجعت نمود
دشمن ها با سایر همسایگان چندین
جنگ کردند که من آنها را روایت
نخواهم کرد مگر آن که خیلی عمده است
این است واقعهٔ جنگی که شانزده سال
پس از برقراری کنسول واقع شد
مردم بی نهایت مقروض بودند از حکب

کردن مضایقه کردند تا حدی که حکم شود
این قرضها منسوخ باشد و طلبکارها
از طلب بگذرند موقع خیلی مهم و سختی
کار زیاد شده بود برای علاج این
مطلب اجزاء مجلس تدبیری کردند
و آن انتخاب و اختراع یک دیکتاتور
(مقنن قانون) (یا فرمان فرمای موقتی)
بود این شخص قدرت و تسلط مطلق باید
داشته باشد و حکمش بالاتر از هر قانونی
ولی قدرت تسلطش برای یک زمان معین
کمی باشد تیتوس لاردیوس

که باین اسم نامیده شد اغتشاش را آرام
نمود و امنیت را برقرار کرد بعد از مدتش
معاف شد غالباً پس از آن در مواقع
سخت دیکتاتور معین
میکردند و خیلی باید ملاحظه کرد که اگر
چه این منصب با اقتدار خیلی زیاد و تسلط
بی اندازه بود ولی یکنفر از این دیکتاتورها
یک حرکت خلاف و غیر مناسب در مدت
یکصد سال نکردند

کاغذ بیستم

حال بزمان عمده بزرگ تاریخ رُم
رسیده ایم یعنی به برقراری حکومت
و سلطنت آزاد

پادشاه و پادشاهی همینکه از رُم
اخراج شد رای مردم همچو قرار
گرفت که در عوض پادشاه دو
کنسول معین کنند که اقتدار
آنها هم سالیانه باشد یعنی بیش
از یکسال طول نکشد

انتخاب کنسول را بعهده مردم
واگذار کردند ولی انتخاب باید از

پاتوپیسین ها بخشند نه از طبقهٔ دیگر
یعنی میان مردمان نخبه لاغیر
دو کنسول همان قدرت واستیلائی
که سابق پادشاهان داشتند دارا
بودند فقط اختلاف باید همان باشد
که اختیار و اقتدار آنها پیش از یکسال
نباشد و پس از اتمام فرماندهی مردم
رفتار خودش را بنماید تا از تهمت
وغیر آن دور باشد لفظ کنسول
مشتق از کونسولرات که بزبان
لاتن یعنی نصیحت کردن مثل اینکه

میگویند (نصیحت کنندهای جمهور)
دو کنسول های اولی که تعیین کردند
ژونیوس بروتوس و کولاتی نوس
شوهر لوکرس دو کنسول
همان علامت اعتبار و شان پادشاه را
دارا بودند مگر تاج و عصای سلطنت
ولی لباس قرمز و صندلی که از عاج
روی چرخ گذاشته بودند داشتند
که اینها هم مخصوص سلاطین بود
کنسول ها و اجزا مجلس مبعوثین
و مردم تماماً قسم خوردند که تادکن را

هرگز به پادشاهی نه طلبند و هرگز رنج تسلّط
پادشاه را در دُم نکشند
وضع سلطنت دُم را درست ملاحظه کن ابتدا
میان دو کنسول و مجلس مبعوثین
و مردم قسمت شده بود هر کس حق
خودش را داشت و پس از این قرار
داد عاقلانه دُم به تندی و زود
ترقی کرد طوری بزرگ شد و بجالت
تکمیل رسید که نمیتوان بتصور گذراند
بخاطر داشته باش که سلطنت و پادشاهی
دم دویست و چهل و چهار سال طول کشید

کاغذ پست و یکم

معهذا پاتری سین‌ها (نجبا)
با مردم بدرفتاری میکردند و آن
قدرت و مکنتی که داشتند صرف
بدرفتاری و اذیت مردم مینمودند
کسانی که با آنها مقروض بودند حبس
و زنجیر میکردند چیزی که باعث
نارضائی عموم مردم شد و کلیتاً
از دم خارج شدند و بکوه
مقدس نیم فرسنگی دم جمع شدند

یک همچو حرکت و خارج شدن عموم
مردم باعث وحشت اجزاء مجلس
و تمام بخیال شد و چندین نفر برای
اطمینان خاطر آنها بی فایده فرستادند
کاری نشد بالاخره ده نفر از عقلاء
و مردمان ملایم طبع اجزاء مجلس را
مامور این کار کردند با قدرت تامه
تمامی که هر طور و هر شرطی باشد
صلح کرده مردم را رجعت بدهند
مه نه نبوس اگری پا
که حرف میزد نطق خودش را

باین مثل ختم نمود که خیلی باعث هیجان
مردم شد و گفت (سابقا اجزاء بدن
انسان متغیر شدند از اینکه هر یک
مشغول یک زحمت و کاری باشند
برای شکم درصورتیکه شکم بیکار رو
تنبل براحتی از زحمات دیگران در لذت
بسر میبرد پس همه هم عهد شدند
که دیگر زحمتی نکشند همینکه خواستند
شکم را بواسطهٔ گرسنگی مطیع نمایند
تمام اعضاء بدن بضعف و ناتوانی و
بی قوتی شدیدی افتادند) اینطور

تطبیق نمود تفریق اعضاء بدن را
باتفریقی که جدائی پسندازد میان مردم
ومجلس مبعوثین

این صحبت آنقدر بمردم خوش آیند آمد
که صلح جاری شد بشرائطی که عمده اش
تعیین پنج قاضی جدید میان آنها
بود باسم تریبون این پنج نفر
هرسال انتخاب میشد وکاری بدون
رضای آنها ممکن نبود واقتشود اگر
کسی قانونی اظهار مینمود وتریبونها
بضد آن قانون حرفی میزدند آن قانون باطل

بوده وقبول نمیشد
تریبونها مجبور بودند که برای
رد آن قانون دلیلی هم اظهار
نمایند بطور ساده همینقدر می بایستی
بگویند (وتو) یعنی من حفظ میکنیم
ورد میکنم

این عهد بافایده تاریخ دومن را
درست ملاحظه بکن واین تغییرات
عمده که در وضع حکومت پیدا
شده ومردم را در مدت چند
مائه از حقوق وصرفه خودشان

مطمئن نمود که مردمان بزرگ همیشه
میل دارند به بی عدالتی و بظلم مردم
زیر دست را بنچابند

این تغییر در سال دویست و شصت
و یک بنای روم یعنی پس و یحیای
بعد از اخراج پادشاه و برقراری
کنسول شد

باضافه قوی بودن مردم دو قاضی
تازه دیگر اختیار نمودند که سال
بسال عوض میشدند باسم ادیل
مردم که مطیع این دو تریبون بودند

و اجرای حکم آنها و عدالت در تحت ریاست
آنها مینمودند معابد و بناهای عمومی را
مواظبت میکردند

عمده قضات روم را بشناس اول دو
کنسول که سالیانه و هر سال عوض
میشدند و در حقیقت اقتدار پادشاه را
داشتند پس از آن دو در مواقع
لازم یک نفر دیکتاتور
تعیین میکردند که عموماً پیش از شش ماه
طول نمی کشید ولی اختیار و تسلط
او دیگر حد و حدود نداشت و مختار

مطلق بود
تریبون مردم قضات سالیانه
بودند که بصرفه مردم همیشه نگاه
کرده و آنرا از دست نمیدادند و رفع
ظلم نجبا را از مردم مینمودند حامی
و حافظ مردم محسوب میشدند
امّا ادیل شغل و کار آن را
سابق نوشتم
چند سال دیگر بعد باز دو قاضی
تازه بر قرار شد باسم سانسور اولی
آنها پنج سال به پنج سال عوض میشدند و

بزودی مدت قضاوتشان بیکسال و نیم
بر قرار شد این دو هم قدرت
کامل داشتند شمارهٔ نفوس مردم را
میکردند و مالیات را تعیین مینمودند
و با خلاق مردم مواظب بودند
میتوانستند از مجلس مبعوثین کسی را
که لایق آنجا نبوده خارج نمایند همچنین
شوالیه ها را اخراج کرده اسباب
از آنها بگیرند مدت مدیدی نگذشت
که دو قاضی تازه دیگر اختراع کردند
باسم پرتور که صاحب منصب عمده

عدالت و با غلب دعوا و نزاع آنها رسیدگی
میکردند

این است قضاة مشهور عمهٔ رُومن
بر حسب پیش و پس بتعیین هر یک
دو کنسول دیکتاتور
پنج تربون مردم عوام
دو اَدیل دو سانسور
دو پرتور

کاغذ بلیست و یکم

سال سیصد از تاریخ رُوم رُومنها
هنوز قانون صحیحی پا بر جای
نداشتند بقسمی که کنسولها و
اجزاء مجالس که قضاوت میکردند
مختار و ملجاء مطلق اهالی شهر بودند
مردم در عوض این قضاوت
دل بخواهی خواستند یک قانون
معینی داشته باشند که اهالی
رو محکوم باشند و تخلف از
قاعده نکنند هم بنسبت بحکومت
و سلطنت و کارهای عمومی و هم

بکارهای مختلف مردم مخصوص از این رو
اجزاء مجلس حکم کردند که به اتن و
یونان سفرا بفرستند تا از قانونهای
آنجا اطلاع صحیحی پیدا کرده آنچه برای
جمهوری مناسب تر است فرا گیرند
و اظهار نمایند همینکه این سفراء
مراجعت کردند ده نفر آدم معین
کردند باسم دسامویر که این
قوانین تازه را برقرار نمایند
اختیار تمامی با آنها تا مدت یکسال دادند
و در این مدت هیچ قاضی دیگری در دم

بنود دسامویرها قوانین لازمه را
در روی فلزی حک کرده در میان
میدان عمومی و مکان نمایانی
قرار دادند و این قوانین همیشه
من بعد باسم ده و دقه و ده
پرده خوانده میشد (بعدها بواسطه
افزودن دو عدد دیگر دوازده پرده
می گفتند)
ولی وقتیکه حکومت دسامویرها
تمام شد نخواستند که این اختیار
و اقتدار از آنها سلب شود بزور و

اختیار خودشان را مختار ظالم جمهوری
نمودند چیزی که اسباب همهمه و اغتشاش
شد و در اخیر مجبور شدند که اختیار
و تسلطشان را واگذار نمایند و رم
مجدداً تشکیل قدیم سلطنت خود را
دریافت

سال سیصد و شصت و پنج اهالی گل
یعنی فرانسه ها داخل ایطالیا شدند با
قشونی بیش از شصت هزار مرد رمن ها
جلو این دشمن مستعجل چهل هزار قشون
فرستادند پس از جنگ رمن ها

شکست خوردند برسیدن این خبر هر کس
در رم مانده بود به کاپی تول
پناه برد که آنجا قلعهٔ محکمی بود هر
قدری که زمان فرجه و وقت داد
در استحکامش افزودند سه روز بعد
برنوس سردار گل ها با قشونش
به رم رسید شهر را خالی دید
و بدون جرأت قلعه را محاصره نمود
که با آخرین درجه شجاعت رمن ها
در حفظ آنجا می کوشیدند
یکشبی که گل ها عقلاً میخواستند آنجا را

بچرند و تا نزدیک دروازه های قلعه
بدون آنکه کسی آنها را ببیند بالا
رفته بودند مانلیوس بواسطهٔ
صدا و بهم زدن پرهای غاز از خواب
بیدار شد و اعلان خبر وحشت
فوری جاری ساخت و این حصه قلعه را
از شر دشمن حراست کرد
بزودی کامیل بخیفر دمن معروف
که از آنجا جلای وطنش داده بودند
از این خطری که وطنش دچار شده
بود مطلع و با هر قدر قشونی که ممکن بود

از همسایگان بگیرد و پیدا کند به دم
برگشت و گلها را شکست سخت داد
دم را از این مهلکه نجات داد
به تعجب ملاحظه این مثل بزرگی طینت و
بلندی همت را بکن
کامیل را ظلم از دم جلای
وطن داده بودند آنچه بد در حقش
کرده بودند فراموش و عشقش بنسبت
بوطن بر انتقامی که میخواست بکشد
تفوق پیدا کرد و کسانی که میل
داشتند او را تلف کنند نجات داد

کاغذ بیست و سیم

به باث ۲۸ مارس ۱۲۳۹

فرزند عزیزم

کاغذی از مسیو متر بمن رسید که از شما تمجید زیاد کرده بود و مرا مطمئن نموده بود که شما خوب تحصیل می کنید از آنجهة اولا چند چیز بسیار خوب برای شما خریدم و اینجا آوردم باید طوری رفتار بکنید که مسیو متر از شما راضی باشد بمن گفته که شما

آنچه خوانده اید حال از سر گرفته مجدداً خواهید خواند باید در اینجا خیلی دقت بنمائید که مثل طوطی مکرر چیزی را نخوانید و نگوئید که از روی بنده‌گی باشد

در کاغذ آخر بشما گفتم برای آنکه انسان بطور کامل مرد با حیائی نجیب بشود همین نباید آدم درست عادل باشد بلکه سخاوت و هنر کی فطرت و بلند طنیت آدم را بمدارج عالیه میرساند از این مثلی که میزنم البته ملتفت

خواهید شد

اسکندر کبیر پادشاه مقدونیه
همینکه دارا پادشاه ایران را
مغلوب نمود عده کثیری اسیر
بچنکش افتاد که از جملهٔ آنها زن
و مادر دارا بود پس بر حسب قانون
جنک او میتوانست بدون آنکه
بی عدالتی کرده باشد آنها را غلام
و کنیز خود نماید ولی بلندی فطرت
او بیش از آن بود که فتح نمایان
خودش را باین عمل زشت ضایع نماید

همیشه با آنها مثل ملکه یک مملکت رفتار
مینمود و باآنها همان حرمت
و عزت را میگذاشت که گوئی آنها
ملکه واو رعیت آنهاست طوری که
وقتی دارا شنید گفت اسکندر
لایق این فتوحات بود و تنها
کسی است که قابل سلطنت است
بجای او

ملاحظه کن چطور دشمن هم مجبور است
از فضیلت و بزرگ منشی و پاکی
ذات تمجید و تحسین نماید

ژول سزاد اوّل امپراطور
دوّم هم انسانیت داشت زیرا
پس از آنکه پومپه کبیر را
در جنگ فارسال شکست داد
کسانی را که برحسب قانون جنگ
میتوانست بکشد عفو نمود نه آنکه
تنها با آنها همان زندگانیشان را بخشید
بلکه باموال و شئونات آنها هم تصرفی
نکرد بخودشان رد نمود از آن رو
سیسرون در یکی از نطقهایش
این کلمات خوب را باو گفت

(اقبال تو نمیتوانست پیش از این با تو همراهی
کند که قدرت و تسلطی بتو عطا
کند تا آنقدر مردم را نجات
بدهی و طبیعت بهتر از این نمی‌توانست
برای تو کاری بکند که این میل و
رغبت را بتو بدهد)
شما میتوانید باز در اینجا به بینید
که چه افتخار و شادی انسان در
رفتار خوب میتواند تحصیل نماید
و این سوای لذتی است که خود انسان
میبرد و او بالاتر این لذات

خدا حافظ من در اینجا کاغذ را ختم می کنم
مثل آنکه سیسرون اغلب نوشتجاتش را
باین عبارت ختم میشود
(من بشما حکم میکنم که سلامت و
تندرست باشید)

کاغذ بیست وچهارم

فرزند عزیزم
کاغذ شما بمن رسید از شما راضی
هستم خیلی خوب نوشته بودید

اگرچه سطر بندی نداشت بقسمی که تحصیل
می کنید بزودی از پسرهائی که دو یا سه
سال پیش از شما وارند پیش خواهند رفت
باین واسطه نزد مردمان نجیب با قدر
و قیمت خواهید شد و خیلی مفتخر خواهید
بود

دنبال کنیم در این ساعت حالت
یک مرد نجیب را هیچ چیز برای
مرد نجیب لازم تر از صراحت گوئی
نیست و اینکه همیشه بر کلام خود بس
ثابت و از قولش تخلف نکند چنانچه

از طرف دیگر هیچ چیز رسواتر و بدتر
از دروغگوئی و تخلف از قول نیست
در جنگی که رُمن ها با کارتاژی ها
داشتند آتیلیوس رگولوس
سردار رُمن مغلوب و اسیر
کارتاژی ها شد ولی با وجود
فتح کارتاژی ها آرزوی
صلح با رُمن ها را داشتند برای
رسیدن بمقصود رگولوس را
اذن دادند که به رُم برود بشرط
آنکه قول بدهد مجدداً مراجعت

نماید تردید نداشتند که رگولوس
محض آزادی خودش هم شده اسباب
صلح را فراهم میآورد ولی همین که
این مرد بزرگ منش وارد رُم
شد نخواست که بواسطهٔ آزادی خودش
بوطن خود خسارتی وارد بیاورد
خیلی دور بود از آنکه به رُمن ها
اطمینان صلح بدهد با آنها گفت که
در جنگ مداومت بکنید زیرا کارتاژیها
حالت مداومت در جنگ را ندارند
و نمیتوانند متحمل شوند پس از این نصیحت

برحسب قولی که داده بود مصمم مراجعت
به کادقاذشد اهالی دم
بخصوص دوستان و اقوامش
باو نصیحت کردند که مراجعت
نکند زیرا کادقاذی ها که ظالم
هستند یقیناً اورا بقتل خواهند
آورد ولی او دوست داشت که بطرف
مرگ یقینی و مسلمی برود تا آنکه
بطور رسوائی از تخلف قول زندگی
نماید بکارتاژ مراجعت کرد که اورا
در صندوق بزرگ پر از میخ و خار

انداختند تا باین صدمه جان داد
این مرگ پیش از آن ارزش
داشت که بواسطه تخلف از قول
و رسوائی زندگانی را خریداری
کرده باشد

مرد با حیای نجیب باز هم باید
دقت کند که صفات و حرکاتی که
لازمه مردی است داشته باشد

تمرین در یکی از حکایات مسخره‌اش
مرد با حیا و نجیب میگوید (من خودم
مرد هستم و مثل فلان بهرچیز بی

که بمردم میرسد خودم را میرسانم)
و بنظر من همچو میآید که محال است
انسان به بیند هر کسی که بدبخت
میباشد و باو اثری بکند یا
سعی بکند که او را تسلّی بدهد
مثل آنکه از طرف دیگر آدم
خوشحال میشود که آدم خوش
بخت و راضی را به بیند زیرا
مگر مردم پست فطرت از خوش
بختی کسی دیگر در حسد باشند
یا از بدبختی دیگری خوشنود

بشوند
خدا حافظ مواظب باش که خودت را میان
مردم نمایان کنی هم بواسطهٔ هنر
و فضیلت و هم بواسطه ذکاوت
و هوش

کاغذ بیست و پنجم
بزبان انگلیس است

کاغذ بیست و ششم
به اسلورت هشتم ژوئیه

من میترسم فرزند عزیزم که نوشتجات
مرا درست سرجو نه بینی زیرا
من میدانم که تو از شوخی کردن
خوشت می آید و بعقیده من حق
داری من هم میل دارم و ما هم
اغلب با هم شوخی می کنیم و بعضی
اوقات در حقیقت باید بدقت
انسان فکر کند ولی برای اغلب
اوقات باید خوشحال و خرم باشد
و من هیچ نمیخواهم آدم خوش
حال مثل شما حکیم شده باید خوب

فهمید و یاد گرفت در مدتی که یاد
میگیرند و پس از آن باید درست
مخبر و مطلع بود در کاغذ آخر
بشما از آداب مردمان با حیا صحبت
کردم یعنی ادب مردمان در خانه
و بزرگ که طبیعی و راحت است
و باید بدرستی از ادب مردمان
رعیت آن را تشخیص بدهی باید از
مردمان صحرائی که ناراحت و
اذیت کن است این مردم ترا
از زیادی سؤال خسته می کنند

ولی مردی که بتواند درست زندگی کند در
تمام این نوع مبالغکاری میکند که میل
شما در آن باشد بدون آنکه بواسطه
اصرار و ابرام اذیتی کرده باشد بعلاوه
عدد کمی انگلیسی هستند که از طریقه زندگی
دور هستند یا بی حیا

در عوض تقریباً تمام فرانسوی ها با ادب
و راحت طلب هستند و چون تو یک
فرانسوی کوچک از صنف بهتر هستی
امیدوار هستم که صنف مؤدب بشوی
و باین جهت در مملکتی که ادب شیوع ندارد

مثلاً اگر شام را نزد یک رعیتی بخوری
بجای آنکه بطور آرام و ملایم خدمت
ترا بکند شما را مجبور میکند که چیز
بخورید و بنوشید هرچند میل نداشته
باشید به بشقاب روی هم غذا میگذارد
و چشمهای شما را میخواهد در بیاورد
تا بدانید که خوش آمده اید و او خوشحال
شده مرد صحرائی در بغل کردن میخواهد
شما را خفه کند و از پس اصرار بجلو
انداختن میکند شما را بزمین
خواهد زد

خیلی نمودار خواهی شد   خدا حافظ
من بشما کفتم که اکر بعضی لغات در نوشتجات
من باشد که شما ندانید از مادرت خواهش
کن که آنرا بتو بیاموزد

کاغذ ۲۷ بزبان انکلیس است

کاغذ بیست و هشتم

فرزند عزیزم

اکر شما بخواهید در این ساعت قدری از
جغرافیا صحبت میدارم و بشما بطور عموم

تصوّر درستی میدهم   این علم خیلی
بافایده لازمی است زیرا بشما حالت
شهرها و ممالک را میفهماند که هر لحظه
مذاکره میشود و مردم صحبت میدارند
و نباید ازین علم جاهل بود
میدانید که دنیا بچهار قسمت منقسم شده
یعنی اوروپا آسیا
آفریقا امریکا
ما ابتدا از اوروپا شروع
می کنیم زیرا در این قسمت ممالک
و سلطنت هائی است که بیشتر از آنها

صحبت میشود مثل سوئد دانمارک
دو ستبه که اینها در شمال هستند
اسپانیول پورتقال
ایطالیا عثمانی اروپا
در جنوب
انکلیس فرانسه المان
و ایالات متحده در وسط
تمام اینها برای آنکه با دو هوش تما
بابند کافی است ولی عمدهٔ کار این است
که بتو ذهن و هوش وکمال یاد دهم
یعنی مرد بچنین باحیا بشوی و نفهمانم که

چه قدر بی عدالتی و دروغ وتکبر
وخست صفات ذمیمهٔ بدی است
زیرا مردی که باهوش باشد تمام
علوم را بداند اگر دروغکو وظالم
ومتکبر وخسیس باشد طرف تنفر
وبی میلی تمام جنس انسانی خواهد
شد وازا ومثل حیوان سبع اجتناب
خواهند کرد
در خصوص خست من روز گذشته حکایت
قشنکی دراین مسئله خواندم
در کتاب منخ اوید پادشاهی بود

موسوم به میداس که از ربّ النوع
باکوس تمنا کرد که کاری
کند تا او بهر چه دست میزند طلا
بشود باکوس تمنای او را پذیرفت
و در حقیقت بهر چه او دست میزد بلا
فاصله طلا میشد

میداس اول ازین دولت خیلی
خشنود ولی بزودی پشیمان شد
زیرا از گرسنگی نزدیک بهلاک شد
چونکه هروقت میخواست چیزی بخورد
یا بنوشد فوراً آن غذا طلا میشد

آنوقت ملتفت حمقی خودش از زیادی
حرص وحشت شد و از باکوس
استدعا کرد این تحفهٔ شوم را که مدتها
آرزومندش بود از او بگیرد و ربّ
النوع محض دوستی و محبت خواهش
اورا باز رد نکرد میداس مثل
سابق توانست بخورد و بنوشد
اخلاقی که در این افسانه است این است
که مردمان حریص بچیزی فکر نمیکنند
سوای روی هم ریختن دولت
بدون آنکه از مکنت و دولت بهره

بیرند واورا بدردی بزنند وعلب برای
چیز لازم هم مضایقه کرده خرج نمی کنند
واز کرسنگی در وسط طلا و دولتشان
تلف میشوند
شما این تاریخ وافسانه را در ابتدای
کتاب یازدهم منبع پیدا خواهید کرد
خدا حافظ پسر عزیزم

کاغذ بیست وهفتم

پسر عزیزم درکاغذ آخر مثلی از جهة جنت

از افسانهٔ منبع برای شما حکایت کردم
افسانهٔ دیگر هم در همین مسئله از روی
کتاب منبع برای شما الحال مینویسیم
واین تاریخ هی‌پومن و اتالانته
است
اتالانته وجاهت فوق العاده
داشت وباین سبب بسیاری عاشق
او بودند ولی چون او از شدت
چالاکی بر همه کس در دویدن سبقت
می جست برخودش حتم کرده بود که
دست بکسی ندهد مگر آنکه در دویدن

ازاو پیش برود بسیاری مدعی شده
وبا او دویدند واو از همه پیش رفت
مدعی ها را بقتل آورد .
هی پومن پسر ربّ النوع مادس
با این حالت از تشویق ینفشا و وجود بش را
باو عرضه داشت وباهم دویدند
واتالانت میتوانست ازاو هم
سبقت بجوید
ولی ونوس ربّ النوع عشق به هی
پومن سه سیب طلا از باغ هسپرید
داد که آنها را هی پومن در راه

بزمین انداخت وزا اتالانت فریب
سیبهای طلا را خورد و برای بر
داشتن آنها ایستاد باین وسیله
هی پومن که بدون درنگ در
دویدن بود سبقت جست
پس مجبور شد که باو تزویج بشود
ولی چون در عروسی عجله کردند
و در معبد سی بل که مادر
تمام رب النوعها بود خواستند
این کار را بکنند ربّ النوع
ازاین بیحیائی متغیر شد و هی

بومن را بشیر نر اتالانت را
بشیر ماده مسخ نمود
می بینند که عشق طلا چطور باعث
بدبختی اتالانت شد بلیاقت و وجاهت
سایر عاشقش تن در نداد مقاومت
کرد ولی مقابل با طلا نتوانست بکند
در حقیقت مغلوب او شد
امیدوار هستم که هرگاه کاغذجات
مرا میخوانی با ملا را آن دقت خواهی کرد
همچنان بتوانیش دقیق خواهی
بود و باید طریق کاغذ نوشتن را

ملاحظه کنی که باید ساده و طبیعی
و مختصر و مفید باشد نه مفصل و کم مطلب
و مغلق
مثلا هرگاه یک جوجه یاسندی برای
مِلِس پینکرتون می فرستید باید
اول تصور کنید که نزد او هستید و
میخواهید حرف بزنید آنچه که باید
زبانی با او صحبت بدارید بعد در
کاغذ بنویسید با این ترتیب کاغذ
بی حشو و زواید و پاک میشود بعکس آنچه
بسا مردم هستند تصور می کنند کاغذ

وبحث کرده مثلا فراشخلوت و خدمتکار
شما اگر بقدر شما دولتمند بود هم
شان و هم تراز وی شما هم می شد
ولی چون فقیر تر است مجبوراً خدمت ترا
میکند بنا براین نباید به بدبختی او چیزی
هم اضافه بکنید و باو دشنام بدهید
یا بدرفتاری بکنید اگر اقبال بویش
از آنها است باید شکر خداوند را
بجا بیاوری بدون آنکه آنها را تحقیر
نمائی یا با افتخار و تکبر خودت خوشنود باشی
باید نسبت بزیردستان با کمال ملایمت

رفتار کنی و با آهنگ خشن با آنها حرف
نزنی مثل آنکه سوای جنس تو هستند سختی
نکنی

قلب پاک عوض آنکه مردم بدبختی آنها را
محسوس نماید سعی میکند که اگر ممکن باشد
کاری کند تا فراموش نمایند یا اقلاً قدری
رفع خیالشان را میکند
من مطمئن هستم که تو همیشه همین نوع اخلاق
خواهی داشت و الا تا زنده هستم
ترا دوست ندارم   خدا حافظ
اگرچه مترجم این اوراق در مطالب

چیزی کم و زیاد نمیکند ولی این سه شعر
اسدی طوسی چون خیلی مناسب مطلب
بود نوشته شد

بمست و بدیوانه مدهید پند
مخندید بر پیر و بر دردمند
کرا چهره زشتست و سیرت نکوست
مکن عیب کان زشت چهره نه زوست
نکوکاری و چهره زشت و تار
بسی بهتر از نیکوی زشت کار

کاغذ سی و هفتم

مبراسپلورت ۱۹ سپتامبر ۱۷۳۹

فرزند عزیزم
از کاغذ آخر شما خیلی راضی هستم کتابت
آن بسیار خوب بود و وعدهٔ شما
بسیار متین باید قول خودت را
خوب نگاه داری زیرا برای مرد نجیب
بهتر از درستی قول چیزی نیست
مرا مطمئن کرده بودید که بدستورالعملهائی
که داده ام رفتار خواهید کرد
اگرچه حالا بدرستی نخواهید فهمید

که نمی توانند از اینجهته بد و مغلق و ناصحیح
می نویسند بجای آنکه برای خوب نوشتن
کاری نباید کرد سوای آنکه کلمات آسان
و طبیعی نوشت مثلا اگر بخواهید بمن
کاغذ بنویسید فقط باید تصور کنید که اگر
نزد من بودید چطور حرف میزدید و
مطلب را بیان میکردید بعد بطور
ساده مثل آنکه حضوراً حرف میزنید
کاغذ بنویسید

پس من تصور میکنم که شما به تنهائی کاغذ بمن
نوشته اید و تقریباً مضمونش اینطور است

ولی با مدت و بر حسب ترقی سن ملتفت
آن خواهید شد در خصوص کاغذ
نوشتن گمان میکنم که حالا کمک
میخواهی و انتظار ندارم که حالیه به
تنهائی درست بتوانی کاغذ بنویسی
خوب است که معهذا قدری امتحان
بکنی زیرا چیزی لازم تر از دانستن
نویسنده‌گی نیست و در حقیقت آسانتر
از او هم چیزی نیست اغلب کسانی
که بد مینویسند برای آن است که
میخواهند خیلی خوب بنویسند در صورتی

پدر عزیزم

امروز صبح نزد مسیو متر بودم
که بسیار خوب از لاتین بانگلیس و از
انگلیسی بلاتین ترجمه کردیم و القدر
خوب از عهده برآمدم که در آخر ترجمه
معلّم نوشت (اوپ تی مه)
همچنین یک فعل زبان یونانی را خوب
صرف کردیم پس ازان مثل یک
شیطان کوچک بمنزل رفتم و
تا شام بازی کردم بعد بقدر یک
گرگ غذا خوردم چنانچه ملاحظه

میفرمائید احوالم هم خوب است خدا
حافظ

این یک کاغذ خوبی است معهذا خیلی
هم نوشتنش آسان و طبیعی است سعی
کن بعضی اوقات از معلمت برای
من چیزی بنویسی بدون اینکه خودت را
معطل خوبی کتابت کرده یا ملاحظه
سطور کاغذرا بکنی که تا صحیح باشد
برای اینکه هر قدر ممکن باشد اقلا
زحمت کم باشد و این قسم عادت
خواهید کرد که کم کم بدون زحمت خیلی

خوب بنویسی   خدا حافظ

فردا ظهر باید نزد من بیایید یا صبح
چهارشنبه ساعت هشت

کاغذ سی و هشت تا چهل بزبان انگلیس است

کاغذ چهل و یکم

فرزند عزیزم   از تمام کاغذهای شما خوشنود
شدم آنکه به تنهائی نوشته بودید خیلی
طبیعی و خوب بود ترجمهٔ شما بانگلیسی هم صحیح
ولی آنکه بزبان لاتن ترجمه شده بنا

بمدّت کمی که تحصیل آن زبان را می‌کنید
نباید بهتر ازاین منتظر بود بالاخره
تا حال بهتر ازاین پیش رفت ممکن نیست
و فقط باید مداومت در کار بکنی بتمجید
من از بمزهٔ آخر خوبی است که میسو
میتر بشما داده و لایق آن بوده اید
یقین دارم که خودت احساس
خوشحالی پیش از من کردهٔ و از این کلمه
بتمجید معلم بیش ازآنکه دو ساعت
بازی بکنی ممنون و خرسند شدهٔ
در حقیقت چه خوشحالی انسان باید بکند

وقتی که به تکلیف خودش عمل کرده وطرف
تمجید و تحسین شده در این مورد چیز
نیست مگر آنچه که انسان در خوبی
و بدی خودش احساس میکند و آن
تنها چیزی است که انسان را آرام
و مفتخر میدارد شما میدانید که احساس
خوبی و بدی یعنی چه این چیزی است
که خود انسان بشخصه ملتفت آن میشود
از حرفی که گفته اند یا کاری که کرده
مثلا اگر من در حق کسی بدی کرده
باشم یا دروغی گفته باشم اگر چه

منکشف نشده باشد معهذا من خودمرا
مقصر میدانم و آن احساس نفس مرا در
اذیت میدارد و من بدبخت خواهم
شد یقینا در کتاب مسخ اوید
افسانهٔ پرومته را خواندهٔ
که برای تشکیل دادن انسان آتش
آسمان را دزدید و ژوپیتر
اورا سیاست کرد باینکه بالای
کوه قاف اورا بزنجیر بست و کرکس را
مامور نمود تا متصل جگر اورا بخورد
این افسانه کنایهٔ درستی است برای

نشان دادن صدمه همیشه کی کار زشت
و آنچه که انسان خودش در عمل قبیح
بخودش سرزنش میکند

پو مه قد دزدی کرد کرکسی که همیشه
جگر او را میخورد همان احساس گناه خودشت
که متصل بخودش صدمه میزد

آنچه که کنایه مینامند اینطور است که
چیزی را بشکل و اسم دیگر ظاهر می
سازند و شعرا اغلب بجایه توسل
میجویند

این کاغذ را بانگلیسی ترجمه کن

پدر عزیزم

راست است که شما از من بچه میکنید
همچنین بمن بذل می کنید چیز می بخشید
ولی شما مرا بکار وا داشته اید مثل
کسانی که کارهای سخت می کنند تا چیزهای
تحصیل کنند عظمت و افتخار را خیلی
گران نمیتوان خرید اسکندر کبیر
اینطور خیال کرد و همین طور فلیپ
کوچک تصور میکند

کاغذ چهل و نهم

فرزند عزیزم

درحقیقت گمان میکنم که تو اول پسری هستی
که پیش از سن بیست از علم فصاحت و بیان
کردن مطلبی را در لباس دیگری محض
فصیح شدن کلام برای او حرف زده
باشند چنانچه من در کاغذ آخر برای تو شرح
کردم (این کاغذ گم شده) ولی همچنین
بنظرم میآید که در جوانی و طفولیت خوب
این علوم را دقت کرده و انسان بذهن
بسپارد شما البته درک میکنید کسی که
خوب مینویسد و خوب حرف میزند

و کلمات منتخب در صحبت میآورد و بلغات
اصطلاحات خوب کلامش را زینت میدهد
البته سهلتر بمقصود نایل میشود و آنچه
که میخواهد زودتر صورت میدهد تا مردی
که بد بیان کند و بد حرف بزند و لغات
عامیانهٔ پست در کلام بیاورد و بالاخره
در آنچه که صحبت میکند نه نطاقی باشد
نه ظرافتی پس این صنعت خوب حرف
زدن را علم فصاحت در تشبیهات می
آموزند :

اگرچه میخواهم حالا شما را داخل این علم

بکنم لیکن میل دارم برحسب اقتضای سن
اندکی ترا باین علم آشنا نمایم
اول چیزی که باید در آن دقت باشد
این است زبانی را که حرف میزنی در
کمال پاکی و برحسب قاعدهٔ نحو وصرف
باشد زیرا صحیح نیست برخلاف
نحو وصرف آدم حرف بزند یا کلماتی
اداکند که لغات صحیح نباشد همینقدر
کفایت نمیکند که انسان غلط و بد
حرف نزند بلکه باید خوب و پاکیزه
نطق کند بهترین وسیله برای رسیدن

بمقصود خواندن کتب فصیحه و دقت
در آنهاست که درست ملاحظه کند
مردمان نجیب با علم چطور بیان مطلب
کرده اند زیرا دهاتی ها و نوکر و کلفت
بد حرف میزنند بیانات عامیانهٔ
پست دارند که نباید مردمان معقول
با کمال این نوع کلمات را استعمال
کنند این نوع مردم در عدد مفرد
و جمع را درهم داخل کلام میکنند
در جنس مذکر و مونث را در زمان
ماضی و مستقبل را فرق نمیگذارند برای

اجتناب از این غلطها باید بدقت خواند
و بیانات بهترین مؤلفین را مواظبت
کرد و هرگز کلمهٔ را نداسنته رد
نکرد و معنی هر کلمهٔ سختی را پرسید
مثلاً وقتی که تو کتاب مسخ اوید را
با مسیو مادتن میخوانی باید معنی هر
کلمه را که نمیدانی جویا شوی حتی
بپرسی که این کلمه را در نثر هم مثل
نظم میتوان استعمال کرد یا نه زیرا
چنانچه سابقاً بشما گفتم زبان
نظم سوای نثر و معمولی است

و بسیار کلمات هست که در شعر استعمال
میکنند که اگر آن کلمه را در نثر بیاورند
بسیار بد و مستهجن میشود
همینطور وقتیکه تو با مسیو پلنوت
فرانسه میخوانی هر کلمه و لغت
تازه که می بینی باید جویای معنی او
بشوی و خواهش بکنی که مثلی
برای تو از روی آن کلمه بزنند
تا موقع استعمالش را بفهمی
تمام اینها چیزی نمیخواهد مگر قدری
دقت و فایده اش هم خیلی زیاد است

میگویند که مرد باید بذوق شاعری
متولد شده باشد ولی میتواند بتحصیل
خطیب بشود. مَثَلِ زبان لاتین است
(نَسِی تور پوئِتا فی اوراتور
تور) یعنی باید با هوش و ذکاوت
فطری متولد شده باشد تا بتواند
شاعِر بشود ولی دقت و خواندن
و کار کردن برای خطیب شدن کافی است
خدا حافظ

کاغذ چهل و سیم بزبان انگلیس است

کاغذ چهل و چهارم
بتاریخ ۲۹ اکتبر ۱۷۳۹

فرزند عزیزم

اگر انسان بتواند با ادب بشود شما هستید
و پیش از آنکه میخواهید لیاقت آنرا
دارید یک تعلیمی و نصیحت حلقه چیز غیر
قابلی بود که خواسته اشیاء دیگر هم
با آنها ملحق خواهم کرد حیا و ادب صفت
بسیار خوبی است که عموماً دنبال
لیاقت می آید هیچ چیز بقدر این صفت

بذهن خوشش نمی آید و دلربائی نمی کند
چنانچه بر خلاف هیچ چیز بقدر ادعا
و بی حیائی بذهن نمیزند و بی میلی نمیاورد
مردی را که از خودش تمجید میکند و
خودپسند است و پهلوان افسانهٔ
خودش است کسی دوست ندارد بعکس
کسی که لیاقت خودش را مخفی میدارد
و از لیاقت دیگران تمجید میکند و از خودش
کم و با ادبانه حرف میزند طرف میل
و رغبت مردم میشود قدرش را میدانند
و دوستش میشوند

ولی خیلی اختلاف است میان حیا و خجالت
بهمان قدر که حیا طرف تحسین و تمجید است
خجالت همچون طرف تمسخر است همچنین نباید
احمق و بیحیا بود
بلکه باید انسان خودش را ظاهر بسازد
بمردم حرف بزند جواب بگوید بدون
آنکه کم ظرف یا متحیر باشد انگلیسها
عموماً احمق هستند و طریقهٔ راحت
و آزادی را ندارند ولی ضمناً با ادب
هستند شبیه بفرانسه ها فرانسه ها را
ملاحظه کرده و تقلید آنها را بکنند در

طریقهٔ مردم داری و سؤال و جواب با مردم

یک دهاتی یا یک صحرائی سرگردان و
معطل است نمیداند با دستهایش چه
بکند وقتیکه با او حرف بزنی درست
ملتفت نمیشود و جواب نمیدهد مگر به سختی
و حیرت و لکنت زبان
بجای آنکه مرد مودب بخت که میداند
چطور زندگی کند با اطمینان خاطر
خودش را ظاهر میسازد و با مردمانی
که آنها را نمی شناسد بدون معطلی

و تحیر با کمال سهولت و طبیعی حرف میزند
این کس را انسان کامل مینامند
که میداند چطور زندگی کند و مردم
با او معاشرت دارند و این مطلب
عمده است در حالت زندگانی
غالباً اتفاق میافتد که مرد باهوش
از طریقهٔ زندگی دور است لهذا
مردم نزد او نمیروند با او معاشرت
نمیکنند بعکس مردم کم هوش تر
و عالمتری طریقهٔ زندگانی را درست
میدانند و مردم با او بیشتر معاشرت

میکند این مسئله قابل است پس باو
تفکر کن و الحاق کن حیا را با
اطمینان و ادب خدا حافظ

در این لحظه کاغذی که در بیست و هفتم
نوشته بودی بمن رسید و خیلی خوب
تحریر شده بود

کاغذ چهل و پنجم تا شصت و پنجم بوبان بکلیت

کاغذ شصت و ششم

عصر پنجشنبه

فرزند عزیزم حالا تاریخ دون
کادلوس تالیف رهب سنت
دال را میخوانید خوب نوشته شده
ولکنه تاریخش از روی حقیقت است مؤلف
قدری این تاریخ را تحریف کرده است
که بنظر چیز تازه بیاید من تردید دارم
که شما معنی تازه‌گی را بدانید یعنی
تاریخ کوچک که هیچ باشد و از عشق
زیاد صحبت بشود و یک یا دو جلدش
نباشد باید میان عاشق و معشوق
خیانت ها بکنند و اشکال در جلوشان

برای رسیدن بیکدیگر مانع زیاد پیدا شود
ولی بالاخره دفع موانع را بنمایند و خوش
بخت بشوند یک تالیف تازه قسمی رمان
(افسانه) است اما افسانه غالباً دوازده
جلد است که پر است از حکایات عشق
و حادثات عجیب باور نکردنی غرض از
حکایت افسانه بعضی اوقات تاریخ
دروغی است که تمام را مؤلف مخترع
میشود و بعضی اوقات تاریخ صحیح و
باشاخ و برگ و اتفاقات عجیب
که حقیقت امر از میان میرود مثلاً

سیروس کبیر کللی
کلئوپاتر سه افسانه
معروف که قدری تاریخ حقیقی داخل
دارد ولی بقدری مخلوط بدروغ
و عشقهای دیوانه واری است و آنقدر
که ذهن و حواس را مغشوش میکند
چیزی درست انسان درک میکند در
آنجا شجاعان معروف قدیم را می
نویسند که در زیر درختهای جنگل چه
نوع عشق بازیها کردند و چه قسم
سؤال وجواب با معشوقشان مینمودند

و معشوقه ها چطور بهمان آهنگ و سختی
جواب دادند بالاخره این قسم کتب
چیز پوچی است و تمام اوقاتی
که صرفش شده باطل است
افسانهای کهنه که صد سال و دویست
سال قبل نوشته اند مثل امادی
دوگل دلاندلوفودو
وغیره تماما از سحر و جادو و غول
واین قسم چیزهای غیر ممکن صحبت
میدارد بر خلاف افسانهای تازه
که از چیز ممکن حرف میزنند اما غیر

واقع و من گمان میکنم که برو نوس
بزرگ که قادکن پادشاه دم را
بیرون کرد بواسطهٔ چند ساحر در
قصری که بسحر برپا شده بود محبوس
شد که در آنجا اشعار احمقانه برای
کله لی خوشگل میاحثه همچنین
آنچه مؤلف در آن افسانه تصورات
کرده
دون کادلوس که تاریخ او را میخواهید
پسر فلیپ دوم پادشاه اسپانیول
بوده که او پسر شادلکن امپراطور

یعنی شارل پنجم این شارل کن
امپراطور المان پادشاه اسپانیول
بود بعلاوه تقریبا تمام
فلاندر وبیشتر ایطالیا را متصرف
بود مدت مدیدی سلطنت کرد ولی
دو یا سه سال پیش از فوتش از سلطنت
استعفا کرد و مثل مرد متوسط الحالی
بمعبد سنت ژوست در اسپانیول
رفت امپراطوری المان را به برادرش
فردیناند واگذار کرد پادشاهی
اسپانیول وامریکا و فلاندر

وایطالیا را به پسرش فلیپ دوم این
پسر شباهتی به پدرش چندان نداشت
زیرا غیور و سفاک بود حتی نسبت
به پسرش دون کادلوس
که بالاخره او را مقتول نمود (دون)
لقبی است که در اسپانیول بمردمان
نجیب میدهند مثل مسیو در
زبان فرانسه و سینیور در زبان
ایطالیا مثلا اگر تو در اسپانیول
بودی بتو دون فلیپ خطاب
میکردند خدا حافظ

کاغذ شصت و هفتم الی ۷۲ بزبان انگلیس است

کاغذ هفتاد و سوم

فرزند عزیزم

چهار روز است در اکس‌لاشاپل هستم
که از اینجا جویای احوال شما میشوم و اخلاص
خودم را میرسانم و تردید ندارم که از
فرط میل و محبت آنقدر که از کاغذ
نوشتن بشما صدمه میزنم عفو خواهید

کرده میدانم که اوقات شما چه قدر
عزیز است و آنقدر شما بمصرف با
فایده اورا میرسانید و تحصیل
شما را ضایع و قطع میکنم باید باد قت
تمام تحصیل را تعاقب کنید شوخیهای
من بکنار امیدوارم طوری که باید
درک مطالب بکنی و مسیو میلتو
از شما راضی باشد زیرا سوای
این یقین بدان که من ناراضی خواهم
بود
اما از جهة تحصیل و یاد کرفتن بشما بگویم

که در بو وکسل پسر کوچکی دیدم
تقریباً بسال شما پسر کنت 'انوتی
که زبان لاتن را بخوبی میدانست بازی
مسخره را بخوبی میکرد اشعار
مرثیه و تعزیهٔ فرانسه را در کمال
تکمیل میخواند برای ان بود که هرچه
خوانده و یادگرفته بود تکرار میکرد
بعلاوه خیلی مؤدب بود در مجلس
پرجمعیّت که اشخاص را هم نمی‌شناخت
خجالت نمی‌کشید با هر یک در کمال
فصاحت سؤال وجواب میکرد

این شهر خیلی بزرگ است و خیلی هم بد
بزبان لاتن انجارا 'اکس کوا دونم
می گفتند این اول شهر آزاد امپراطوری
المان است یعنی حکومت آنجا باوقیات
خود اهل ولایت است که خودشان منتخب
میکنند و بقانون حقوق آنها امپراطور
هم دخل و تصرفی نمی کنند
شادلمن در آنجا امپراطوری تاج بسر
گذاشت در سنه ۸۰۰ و حالا در کلیسای
شهر تاج شادلمن را نشان میدهند
و اشتهار دیگری ندارد سوای آبهای معدنی

که با آن واسطه مردم زیادی آنجا جمع
میشوند این آبها خیلی گرم و بدمزه است
مثل تخم کهنه پوسیده بو میدهد
شهرهای امپراطوری به شورای
دولتی نماینده ها میفرستند که همه در
راتیزبون جمع میشوند یعنی در
آنجا اجتماع بزرگان امپراطوری
میشود و در آنجاست که الکتور ها
و شاهزاده ها و شهرهای آزاد مامورین
میفرستند برای قرار دادهای امپراطوری
که آرای آنها با امپراطور باید اتفاق

کند مثل پادلمن ها در انگلیس بقسمی که می بینید
امپراطوری المان مملکت آزادی است
که هیچ قانون هم بدون رضای امپراطور
و الکتور ها و شاهزاده ها
سلطان و شهرهای آزاد اجرا نمی شود
خیلی خوب است که سلطنت و حکومتهای
مختلفه ممالک مختلفهٔ اوروپا را
بشناسید وقتی که تاریخ آنجاها را
میخوانی دقت مخصوص داشته باش
خدا حافظ
برای همیشه

کاغذ ۷۱ تا ۸۱ بزبان انگلیس است

کاغذ هشتاد و دوم

فرانسه

فرانسه بهمه جهة قشنگترین ممالک
فرنگستان زیرا که خیلی بزرگ و بسیار
دولتمند و حاصل خیز است هوایش
بسیار سالم هرگز زیاد گرم نمیشود
مثل ایطالیا و اسپانیول نه زیاد
سرد مثل سوئد و دانمارک

این سلطنت محدود است از طرف شمال
بدریای مشهور به مانش طرف جنوب
دریای مدیترانه (بحر الروم)
فرانسه از ایطالیا جدا نمیشود مگر بواسطه
کوه آلپ که کوههای بلندی است
اغلب اوقات سال پوشیده از برف
و کوه پیره نه که باز رشته
کوه بزرگی است فرانسه را از اسپانیول
جدا میکند فرانسه بدوازده حکومت
نشین یا ایالت منقسم شده و اینها
از این قرارند

پیکاردی نورماندی
جزیره فرانسه شامپاین
بریتانی اورلئانوا
بورگونی لیونوا
گیین یا گاسکونی لانگدوک
دوفینه پروونس

اهل فرانسه عموماً باهوش و مطبوع
طبع هستند چونکه تندی و چالاکی را با
ادب متفقاً دارا هستند درحقیقت
بعضی اوقات کج هم هستند بسیار
شجاع میباشند سلطنت فرانسه سلطنت

مستقله مقتدرت یعنی هرچه شاه
بخواهد میتواند بکند بقسمی که مردم
غلام او هستند

از مادرت تمنا کن که این دوازده
ایالت را از روی نقشه یادت بدهد
دفعه دیگر از شهرهای فرانسه صحبت
خواهم داشت که بعد از آن مادرت
از روی نقشه نشان خواهد داد

پیکاردی

پیکاردی ایالت شمالی فرانسه است

این ایالت تقریباً چیزی نمیدهد مگر
گندم های تخش امین و شهر معظم
امبردیل که معتبر است بواسطهٔ
کارخانهٔ ماهوت که آنجا برقرار شده
وکالد شهر خوب دیگر بندر این ایالت است
وقتیکه از اینجا بفرانسه میروند
در کالد از کشتی بخشکی داخل میشوند

نورماندی

نورماندی به پیکاردی ملحق است

شهرهای خیلی بزرگش دوان
وکاان است در آنجا سیب بی شماری
حاصل میدهد که از او شراب می گیرند
(سیدر) زیرا شراب انگور
آنجا درست نمی کنند چونکه خیلی
در شمال واقع شده انگور ابخار رسیده
و شیرین نمیشود اهالی نورمان
مشهور به نزاع و تقلب هستند هر
سوالی از آنها بشود صراحتاً جواب
نمیدهند بقسمی که این مسئله مثل
شده وقتیکه کسی صراحتاً جواب نمیگوید میگویند

جواب نوزدماند میدهد

جزیرهٔ فرانسه

پاریس که پای تخت تمام این دولت است
در اینجا واقع است کنار رود سین
که رودخانهٔ کوچک گل آلودی است
شهر بسیار بزرگی است ولی نه بقدر
لندن

شامپاین

در این شهر عمدهٔ شامپاین است و در

این شهر است که پادشاهان فرانسه
تاج گذاری میکنند شراب این ایالت
بهترین شرابهای فرانسه است
ومشهور است به شراب شامپاین

برتاین

این ایالت به برتاین بالا و پائین
قسمت شده در برتاین بالا شهر
نانت معروف است که در آنجا
عرق بهتر از جاهای دیگر میگیرند و

همچنین شهر سنت مالو که بندر خوبی است
کنار دریا

در برتاین پایین زبانی حرف میزنند
که شباهتش به گالوای ما
بیشتر است تا فرانسه

او دلانوا

در این ایالت چندین شهر بزرگ قشنگ
واقعست شهر اودلان که بواسطه
ژان دارک مشهور است واو را

پوسل دو دلاان هم میگویند
واو انگلیسها را از فرانسه بیرون کرد
همچنین بلوا که در محل دلربائی واقعست
زبان فرانسه را صحیح وپاک آنجا حرف
میزنند
دیگر شهر تودس که کارخانه تافته
ضخیم آنجاست ومشهور است به
تودس کلفت

بودگوین

دیژون شهر پای تخت این

ایالت است شراب بوردگو ین بهترین
شرابهای فرانسه است

لیونوا

لیون پای تختش است شهر بسیار بزرگ
قشنگی است و بواسطهٔ کارخانه ابریشم
و طلا و نقره دولتمند و معتبر
این کارخانجات و متاعش باحتیاج
تمام اوروپا است کلابتون و نقره
آلات قشنگ شما از آنجا می آید

گی ین یا گاسکوین

در این ایالت شهر های معتبر زیاد است
مثل بوردو شهر خیلی معتبر دولتمند
اغلب شرابی که در لندن صرف
میشود و بزبان انگلیس کلاره
میگویند از آنجا می آید زیاد و گران
تمام میکنند کبک و غیره آنجا
زیاد است
دیگر شهر پریگو که آرد خوب
لذیذ در آنجا درست [میکنند] از دمبلان و کبک

چیل ترتیب میدهند
دیگر شهر بایون که گوشت خوک
نمک سوز در آنجا خوب درست
می کنند

اهالی گاسکونی با استعداد
ترین فرانسه ها محسوب میشوند ولی
قدری دروغگو و منقلب بهوش
وجرأت خود شان خیلی تکبّر وغرور
دارند بقسمی که مثل شده و آدمی
که از خودش راضی است و پرمدعا
میگویند گاسکونی است

لانگدوک

لانگه دوک ایالت خیلی جنوبی فرانسه است
بنابراین ایالت گرمسیر آن مملکت
محسوب میشود عدد کثیری شهر بزرگ
قشنگ دارد

از جمله ناربون که بخوبی عسل معروف است
شهر نیم که بواسطهٔ تماشاخانهٔ قدیم
رُمی‌ها معروف است که هنوز
بجا و باقی است شهر مونت پلیه
که هوایش بقدری سالم و پاک است

که اغلب اوقات مرضارا برای معالجه
ازانجا بآنجا میفرستند

دوفینه

گونوبل شهر پاتخت این ایالت است
پسر بزرگ پادشاه فرانسه که همیشه
باسم دوفن نامیده میشود
لقب این ایالت است که باو میدهند

پروونس

این ایالت مملکت قشنگ حاصلخیز است

بهترین روغن زیتون یا غیر آن را
درآنجا میگیرند که ازانجا بسایر ممالک
میبرند صحرای آنجا از درخت نارنج
ولیمو و زیتون پوشیده است پای تخت
اکس و شهر بزرگش مارسیل
که شهر قشنگ و بندر معروف
بحر الروم است درآنجا کشتیهای
پادشاه فرانسه را نگاه میدارند
واین کشتیها سفاین بزرگ هستند
که با پارو حرکت میدهند و پاروزنها
اشخاصی هستند که بارتکاب بعضی

گناهها باین خدمت و زحمت
تنبیه شده اند

کاغذ هشتاد و سوم

آلمان

آلمان مملکت وسیعی است طرف
جنوبش قشنگ ولی شمالش بد و
صحرای لم یزرع است بده قسمتی
منقسم شده که آنرا ده دایره امپراطوری

مینامند امپراطور رئیس آنها هست
ولی مالک و رئیس امپراطوری نیست زیرا
امپراطور کار کمی میتواند بدون رضایت
الکتورها و شاهزاده ها
و شهرهای آزاد بکند و اینهارا
جمعًا (دیت دو لامپیر)
(شورای امپراطوری) مینامند
وکلا در شهر راتیزبون اجتماع
می کنند نُه الکتور در
آلمان است که آنها از این قرارند
ماینس تِرِو کولوین

بوهم باویر ساکس
براند بورگ پالاتن
هانوور
الکتورها کسانی هستند
که امپراطور منتخب میکنند زیرا
امپراطوری ارثی نیست یعنی
پسر جانشین پدر نمیشود ولی وقتی
که یک امپراطوری بمیرد
این نه الکتور جمع شده
امپراطور دیگری منتخب و تعیین
میکنند الکتورها در

مملکت خودشان سلطان هستند
ال مایانس ترو کولون
از کشیشان واهل کلیساست
الکتور بوهم پادشاه
بوهم است شهر پای تختش
پراگ
پای تخت الکتور باویر
مونیخ
الکتور ساکس از همه معتبرتر
و مهمتر است و مملکتش از همه قشنگتر و
درسدن پای تختش شهر پاکیزه ایست

الکتور براند بورک پادشاه
پروس هم هست و مملکت وسیعی
دارد پای تخت براند بورک
برلن است
دو شهر معظم بزرگ الکتور پالاتن
مان هیم و دوسل دورف
الکتور هانوور پادشاه انگلیس
هم هست پای تخت هانوور هم
همین اسم را دارد پای تخت مفلوکی
مملکت محقری است
سوای این الکتورها شاهزادگان

سلطان معتبر زیادی هست مثل مملکت لا
ندوکراوهس دوکاسل
دول ودیمتبرق وغیره
وغیره
(بقیه این جغرافیا و توضیحات مملکت
المان آنچه نوشته کم شده)

کاغذ هشتادوچهارم

فرزند عزیزم

امروز از اسپانیول صحبت بداریم و

و در آن مطلب مداومت بنمائیم و بعضی
چیزهای مخصوصی که خوب نیست تو
ندانی بگوئیم

این مملکت وسیع قشنگی از جمعیت و نصفش
محل زراعت بواسطهٔ دلیلی که در کاغذ
آخر بتو گفته ام بچندین ایالت منقسم
شده که سابق سلطنتهای جدا جدا بودند
والآن قشنگتر و حاصل خیزتر از
همه است میوه جات و شراب ممتازی میدهد
ایالت اندلس بواسطهٔ اسبهای خوب
معروف است که اسب آنجا بهترین

و قشنگترین اسبهای تمام اوروپا است
پشم بسیار خوب میدهد که ماهوتهای
خوب ما از آن پشم است شهر جبل
الطارق که جزو متصرفات ما است
در زمان رمن موسوم به گاد
بوده و این تنگهٔ کوچک دریا که شما
در نقشه می بینید میان جبل الطارق
و افریقا بزبان رمن موسوم به فرتوم
گادی داتوم بوده افسانهٔ
این شهر را معروف کرده بود چونکه
مدعی بودند که هرکول در اینجا

از حرکت ماند و در آنجا بروی دو ستونی
نوشت که از اینجا دیگر نمی توان جلو رفت
انتهای دنیا را آنجا تصور میکردند

اسپانیول سابقا معادن نقره
و طلای زیادی داشت که دشمن ها از
آنجا مبالغ کثیری بیرون میآوردند
ولی حالا مدتی است که تمام شده و معادن
پرو و مکزیك بکثرت قائم مقام
آنها شده

اهالی اسپانیول متکبر و با تحمل هستند
پادشاه آنجا همیشه میگوید من شاه

هستم مثل آنکه دیگر شاهی در دنیا نیست اولاد
شاه موسوم است به (انفانت)
مثل آنکه دیگر بچه و اولادی در دنیا موجود
نیست

مجلس وزرای شاه موسوم است به
دونشا

پای تخت اسپانیول مادرید است

اسپانیول سابقاً خیلی آزاد بود
و مجالس مرکب از مردمان معتبر
که حقوق و امتیازی زیاد داشتند
بسیار داشت تقریباً مثل پادلمنت

ما این اجتماع و مجالس را در آنجا (کورت)
مینامیدند ولی حالا اسمی از
آنها نیست پادشاه مختار مطلق است
بتمام این چیزها دقت داشته
باش و از خاطر نگذران عموماً در
مدرسه چیزی درست یاد نمیگیرند
و اینها را انسان نمی فهمد مگر وقتی
که مرد شد و کتب و کاغذجات
بسیار خواند ولی اگر شما بخواهید
یاد بگیرید و بفهمید خیلی چیزها خواهید
دانست که مردمان بیست ساله از

مدرسه درآمده نمیدانند   خدا حافظ
خوب کار بکن سوزا و نیکتو است
رفیقت را در دم بپسند و متحمل دیدار
او بشو چرا تو در مدرسه باید باین
رنج رفیقت مبتلا باشی

کاغذ هشتاد و پنجم

آسیا

بزرگترین و معروف ترین قسمت دنیای
عتیق است آدم مرد اول خلقت

در آنجا خلق شده و اول سلطنتهای بزرگ
در آنجا تشکیل پیدا کرده مثل آسوری
مد (جبال یا عراق عجم) و
ایران صنعت و علم در آنجا اول
اختراع شد
آسیا در این ساعت بشش قسمت بزرگ
منقسم شده
عثمانی آسیا ایران امپراطوری
مغول یا هندوستان
چین تاتار جزایر آسیا

عثمانی آسیا

مرکب است از مملکت بی شماری که سابقاً
خیلی معروف بوده اند ولی حالا
شناخته نمیشوند مگر بواسطه مال التجاره
که از آنجا می آید تقریباً تمام ممالکی
که در توراتیه ذکر شده در این ساعت
قسمتی از عثمانی آسیا محسوب
میشود از جمله فلسطین که در آنجا
شهر معروف بیت المقدس
واقعست و آنجا مقرّ اقامت پادشاهان

سابق (ژوده) بوده
سلیمان بحکم خداوند معبد یهود را
در آنجا ساخت شهر بیت المقدس
بواسطهٔ تیتوس امپراطور روم
منهدم وخراب شد

ایران

قسمتی است از آسیا امپراطوری
بسیار بزرگ معتبری است شهر پایتختش
موسوم است به اصفهان امپراطور
حالیه وامروزا وطهماسب قلی خان است

که از عوام الناس بواسطه جرئت و
رشادت و چالاکی بدرجه بلند سلطنت
وامپراطوری رسیده

امپراطوری مغول یا هندوستان

چسپیده بایران است مملکت وسیع با
مکنتی است که با آنها تجارت زیادی
ما داریم شهرهای پایتختش اگره در این
مملکت دو رودخانه معروفی واقع است
چه حالا چه در قدیم آنهاسند

وکنگ هستند

چین

مملکت وسیعی است و قسمتی از آسیا دو شهر پای تخت دارد
یکی در شمال موسوم به پکن
دیگری در جنوب موسوم به نانکن

تاتارستان

مملکت وسیعی است جزو چین است
و صد سال بیشتر نیست که تاتارها چین را

گرفته و تصاحب نموده آنجا را فتح کرده اند

جزایر آسیا

عدد کثیری است ولی همه معظم تر ژاپون که خیلی دولتمند و معتبر است

کاغذ هشتاد و ششم

فرزند عزیزم

چون در شرح احوال ایطالیا که برای شما فرستادم (این کاغذ گم شده) از پاپ مختصری نوشتم حال گمان میکنم

که لازم است بدانید پاپ چه کس است
و چه شغل دارد
پاپ پیر مرد متقلبی است که میگوید
خلیفه حضرت عیسی هستم یعنی شخصی که
قایم مقام حضرت عیسی باشد در
زمین و قدرت این را دارد که مردم را
نجات بدهد یا بدوزخ بفرستد
باین فضیلت ادعای قدرت بذل عفو گناه
میکند یا آنکه تکفیر مینماید یعنی مردم را
کافر کرده بشیطان می سپارد
کاتولیک هائی که آنها را پاپی هم

میگویند آنقدر احمق و مجنون هستند
که تمام این مسائل را باور میکنند بعلاوه
گمان میکنند که پاپ را نمیتوان
فریب داد و یا او معصوم است و هرگز
سهو نمیکند کسی را فریب نمیدهد و هرچه
بگوید راست است هرکاری بکند خوب
دیگر از حرفهای لغو و بی معنی پاپ
مدعی است که اول شاهزاده عیسویان است
و از تمام پادشاهان مقدم تر ولی
پادشاهان پروتستان این
امتیاز را باو نمیدهند

پاپ امتیاز کاردینالی (لقبی است
که پاپ میدهد) باید بدهد و عدد کاردین
دینال هفتاد و دو است کاردینا
از اول و ارشولک (کشیش)
بالاتر است به کاردینال لقب
(امیناس) میدهند (مثل
جناب در سایر مردم) ولی به پاپ
لقب (جناب مقدس شما) و وقتی
که پاپ میمیرد کاردینالها جمع میشوند
برای انتخاب پاپ دیگر این مجلس
اجتماع را (کونکلاو) مینامند

وقتی که بخدمت پاپ میرسند پای اورا
میبوسند مثل سایر مردم یا شاهزادگان
دست اورا نباید ببوسند
قانونی که پاپ مینویسد یا حکمی که او بکند
(بول دو پاپ) میگویند
قصری را که در دم ساکن است (واتی
کان) مینامند که بهترین کتابخانه
دنیا در انجاست
حقیقتاً پاپ چیزی نیست مگر کشیش دم
ولی جمعی وسست اعتقادی از یکطرف
هوا و هوس و حیله کشیشان ازطرف

دیگرا ورا اینطور کرده اند یعنی شاهزاده
معتبر و رئیس کلیسای کاتولیك
نموده اند

ما پروتستان ها آنقدر ساده
لوح نیستیم که این حرفهای لغو و اعتقادات
بی معنی را باور کنیم ما با دلیل گمان
می کنیم که چیزی نیست مگر یک
خداوند و او تنها کسی است که تغییر
ناپذیر است و قادر است که مارا
بدبخت یا خوش بخت بنماید خدا
حافظ مخبر و حزم باش

دیگر چیزی از این قبیل نیست
از کاغذ ۸۷ الی صد و شانزده
بزبان انگلیس است

کاغذ یکصد و هفدهم

۱۷۴۱
به لندن ۲۴ نوزیبر

آقا برای صحبت کردن با یکدیگر بزبان
فرانسه که نزد تربیت هر دو تو اسطه
ترک عادت فراموش کنیم
شما اذن میدهید که با کمال شرف

باین زبان اظهارات شکرآمیز خود را
عرضه بدارم و شما هم التفات خواهید
داشت که بهمین زبان جواب مرا مرحمت
نمائید برای آن نیست که من بترسم شما
فرانسه حرف زدن را فراموش نمائید
زیرا ظاهرًا دو ثلث شغل شبانه روز
شما صرف این زبان و علم میشود
ولی اگر ترک عادت بکنید و با این زبان
کاغذ ننویسید انشاء و املا نحوی و صرفی
آن زبان محتمل است فراموش شما بشود
یا طوری که باید صحیح و درست ننویسید در صورتی

که در سایر السنه آن قدر استاد هستید
و خوب مینویسید
بعلاوه چون این زبانی است که
برای شوخی و عیاشی اختراع شده
لهذا من در این نوع مسائل متابعت
این زبان را میکنم و در سایر امور
و غیر آن زبان انگلیس را
حالا از زبان یونانی و لاتینی شما حرفی
نمیزنم همچنین از حقوق شما خواه از
طبیعت و مردم خواه از عموم یا
خصوص بلکه از مشغولیات و عیش و خوشحالی

بشما مینمایم و خودم هم داخل
خواهم بود

بیشتر جوانها خود شان را تفویض
عیش و نوش میکنند درصورتی که لذتی
ازان نمی برند بلکه بعقتر پا بهمان
اسم عیش خوشنود هستند اغلب
سهو میکنند بیچاری و هرزگی را عیش
تصور میکنند شما میتوانید بگوئید عیش یعنی
که اغلب مزاج را بهم میزنند جز و عیش است
بازیهای سخت مشکل که سبب هزار کار
می شود و شما را راحت نمیگذارد آیا

شما صحبت میداریم چونکه باید آنرا هم آدم
داشته باشد

جرئت دارم از شما بپرسم مشغولیات
و عیش شما چیست و کی است آیا بازی منحصر
در مجالس کوچک است رفیق خوبست غذای
لذیذ است یا فرح و شادی و نیکوکاری
معاً یا بچه کس میل و عشق داری که کل از
پای تو بگیرد بهمه جهة مرا معتمد خودت درآیین
مسائل بکن شما مرا آدم سختی نخواهید دید
بر خلاف التماس میکنم که شغل وزارت
بمن در عیش خودتان بدهید من راه آنرا

عیش لذیذی است نشستن با زن در حقیقت
ثمری نمی بخشد مگر آنکه آدم را از دماغ می
اندازد مزاج را بهم میزند و گاه
گاهی هم باعث دعوا و کشیدن شمشیر
میشود

تمام اینها چیز پوچی است ولی فهرست
عیش اغلب جوانمردها همین ها است
که از روی عقل کاری نمی کنند و
بزودی بنظر مثل خودشان هرچه خوب
آمده می پذیرند و آنرا اسم شادی
و عیش میگذارند

من خیلی مطمئن هستم که شما در این راه
اینطور سرگردان نمانید و در انتخاب
عیش و شادی عقل و شعور و مذاق
خودت را همیشه حکم قرار بدهی

مجلس مردمان نجیب غذا انجد و اندازه
معین بازیهای مختصر بدون برد و باخت
و منفعت و صحبت با زنهای باکمال
با فهم عیش و شادی حقیقی مرد نجیب است
که اینها نه باعث ناخوشی و نه سبب
خجالت و نه پشیمانی نمیشود بجای آنکه
آنچه سابق نوشتم کاری نمی کند مگر آنکه

آدم را بیمار کند و غضب آلوده نماید
و دور است از آنکه لذتی انسان از
آنها ببرد بلکه بی آبرو و ضایع میکند
خدا حافظ

والسلام

[illegible]

[illegible]

نقش زرافشان این جلد صد و

کلیشه این جریده عدد سی و هفت [illegible]

هشت و [illegible] صحیفه

زر افشان و [illegible] الشمس صحیفه

و [illegible] طلوع [illegible] غروب الشمس

۱۴ ذی‌الحجه [illegible] ۱۳۱۵ هجری